

کتاب شیخ و شوخ از رؤیای صادقات

میرزا آقا کرمانی

شیخ و شوخ

ای کریمی که از خزانه غیب   گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم   تو که با دشمنان نظر داری

لب اطهر نشسته حالتی دارم درشکه این حضور پیدا شد از
روی کت برخواسته رسم انسانیت بجای آوردم دیگو
دست و سر که طرح اسلام جدید است عقبی رساند
وگذشت (نورنهای معلم خانه صید ای میکردید رفتند)
رفیقم دید میخواهم دلتنگ شوم با گرد صحبت کردن که
دیشب منزل دوستی موعود بودم عجب مجلسی ترتیب داده بود
حضار

کت مخفف نیم کت و اصطلاح طهرانی ها است

منظور از نورنهای معلم خانه [illegible]

حضار شش نفر از اهل معلم خانه موسوم به دار الفنون بودند بصحبت
بودیم ناگاه پرده برداشته شد و شیخی وارد شد بدین صفت
قد متوسط ریش محرابی جبهه نورانی لباس کهنه اما پاک عمامه
بی تکلف وضع موقر محترمانه نشست ملتفت رخت
و ریخت حضار مجلس شد حالتش تغییر یافت رو درهم کشید
تا کم کم بزبان آمده و بصاحب مجلس صریحاً گفت مناسبت
موعودین شرط است نمیدانم دعوت من با حضرات
بچه ملاحظه است صاحب خانه گفت مگر منافاتی دارد
جناب شیخ بیشتر حالش تغییر یافته و گفت اگر مجرد معاشرت
لباس بود (یعنی از کسبه و رعایا بودند) باز بطوری میشد
کنار آمد ولی حالا از خیلی منکرات معاشرت کرد   نمیشود

حتی استعمال ظروف هم خلاف احتیاط خواهد بود صاحب
خانه ملتفت مقصود جناب شیخ شده با تبسم عرض کرد اینها
مسلمانند بعلت از جمله طلاب علوم و محصلین این بلد محسوب
میشوند و مخصوصاً بملاحظه جناب عالی از ایشان دعوت کرده ام
که همزبان داشته باشید جناب شیخ چون علائم صدق از
وجنات صاحب خانه ملاحظه نمودند با کمال تحیر و تفکر ساکت شدند
یکی از حضار که بشوخ و شنگی اشتهاری داشت با تذلل و تغزل
تمام گفت حضرت شیخنا ما اگر فرضاً مسلمان نباشیم
با ما نمیتوان نشست و مراوده کرد رفیق گفت از
از باریک کردن صدای پسره و حرکت متغزلانه کردن
درسائیدن دست خود بزلف دم اردکی هر لحظه و هم ملول

بشد

بشد ولی شیخ جواب داد در صورت ضرورت با عدم رطوبت میشود
شوخ گفت شما مسلمانها اگر بامور جذب قلوب و معاشرت
و دوستی با غیر اهل اسلام نیستید دیگر نه بنا بر نمره هفتادم
رساله موسوم بیک کلمه در قران تان آمده که (یا ایها
الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل
لتعارفوا) پس با هر قبیله باید تعارف کرد و خوشنائی نزد
و بنابراین شما جاهل قران تان هستید
(جواب شیخ گفت (پس) شما نمیدانم به اینها که
ربیخوارد بدون علم تفسیر و تعلیم ناسخ و منسوخ و اخبار
چگونه میتوان استدلال نمود لتعارفوا یعنی از اسم
تمام باشید که بگوئید این فلان قبیله است و او

از فلان طایفه است کجای این آیه دلالت دارد بر معاشرت
و مودت بر فرض تسلیم که دلالت داشته باشد منسوخ بآیات بسیار
شوخ کدام آیات هیچ نشنیده ام
شیخ بظرافت فرمود شما که از طلاب علوم هستید در پیش تان
صحیح است ولی در زمان قدیم پیرمردی از مسلمانان پیدا شد
که قرآن از حفظ تلاوت میشود میگفت در آیه نود و یکم از
سورهٔ نساء و در آیه چهل و یکم و آیه پنجاه و ششم از سوره
مائده و در آیه شصت و دویم و آیه بیست و یکم از سوره
توبه و آیه اول ممتحنه و آیهٔ صد و چهاردهم از سوره
آل عمران خلاف آنچه شما میگوئید آمده است
شوخ ما حالا از کجا این آیه ها را پیدا کنیم اگر راست میگوئید
عوض

عوض مسلسل شمردن یکی از این آیه ها را بخوانید
شیخ در سوره مائده میفرماید (یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا
الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم
منکم فانه منهم الخ) و در سوره آل عمران میفرماید (یا ایها
الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم الی قوله تعالی
ان الله بما یعملون محیط) والبته از اخبار و آثار علوی صد هزار
حدیث بهمین مضمون است
شوخ یکی از معایب ملت اسلام اینست که آدم سر در
نمیاورد که چه میگویند
شیخ در هر ملت و سنت بهر کتاب هم عالم دارد هم
عامی هرگاه کسی بجهت بی سوادی و قلت تتبع و عدم تعلیم

بیک علمی یا یک کتابی ایراد اند اسباب تخطئه این علم
یا آن کتاب نمیشود بخصوص قرآن مجید و فرقان حمید که
علمای متبحر در آن غرق شده و نمی فهمند تا چه رسد بشناس الملک
و حرس الدوله و شغال السلطنه باری جناب شیخ سمند سخن
بجائی راند که آن شوخ چون خر به گل ماند شوخی دیگر
که بمزید وقاحت موصوف بود دارو دستهای معلمانه
شمرده تیشه‌های جلادت در میان نهاد و گفت من
در همین نقطه که نشسته ام بخط مستقیم میگویم که بهیچ زاویه
از شکلهای دایرهٔ شما ایرانی‌ها و بهیچ دایره از دایر
شرقی معتقد نیستم
شیخ فرمود اولاً عیب نطقی این چند لفظ نقطه و خط

و زاویه

و زاویه و شکل و دایره و شرقی داری ثانیاً از اینکه
بخصوص ما را ایرانی میخوانی تخیل گمان میکنید که هیچ آبائی
مادر تو غیر ایرانی بوده است ثالثاً تو کدام یک از
علوم ما را دیده که حد کفش بعبارت بمغز و حق این ادعای
یاوه را داشته باشی رابعاً عالم شرقی و غربی
میتواند باشد ولی علم نه شرقیت و نه غربی و نه ایرانی
و نه تورانی در هر جای زمین که بروی سه چهار دو تا زده
تا میشود و در هر اقلیم خط مستقیم اقصر خطوط واصله بین
نقطتین است و در هر شهری سقمونیا مسهل صفرا
و سقنقور مبهی است شوخی دیگر که دود سیگار را بطور
مخصوص حلقه حلقه از دهنش بیرون آورده و تماشا میداد

با دستمال کردن و غنچه ساختن لب و اشارهٔ ابرو از یک طرف
نطق آمده که حضرت آقا ببخشید شما خبر از علم ندارید سقمونیا
آن وقت مسهل بود که کافور سرد بود حالا باید شیخ الرئیس
بیاید پیش ما فرنگیها تلمذ کند و در این عصر کتاب قانونش
یک دانه ازین پولهای سیاه نمی ارزد و اگر در این زمان
زنده میبود میدید که بقدر یک پا بو نمیفهمد بس دین اسلام است
شیخ اولاً آن قدر بدان که من از طب طبیعی شما بیخبر نیستم
سهلست که از تار و پود سر دو خوب اطلاع دارم تا بما
وقت تلفظ کلمه فرنگی زحمت را لازم نکرده باس شدت تشنج
و صدای گنجشک باد کمی تا ثانیاً پس تو هم شدی پس از آن قیمت
مخل سرار چیز است را لقا هیچکس در مسهلیت سقمونیا مثلاً
تشکیک

تشکیک ندارد بلکه نی که موضوع علم طب را از موضوع
علم طبیعی تمیز نداده اند درباره کافور خون دیده اند زودتر تصفیه
و تجربه نکرده میگویند که باید اجزاء ناریه آن بیشتر باشد
و بدین جهة ایرادی باطبا وارد آورده اند که چرا آنرا
بارد شمرده اند غافل از اینکه موضوع علم طب بدن انسانست
و هر چه احداث برودت در بدن انسان بکند در اصطلاح
آنرا بارد میخوانند اعم از اینکه در نفس الامر یعنی بحسب طبیعت
سرد باشد یا گرم مثلاً آبی که در نهایت گرمی باشد اگر
آبی که کمتر از آن گرم باشد بروی آن بریزند از جوش
میافتد و بدین ملاحظه میتوان گفت که آن آب احداث
برودت در آب جوش کرده است ولی نفی حرارت

اثباتی لازم نمیاید خاصةً نسبت بشیخ الرئیس این کلمات

تو مثل آب دهن سر بالا انداختن است رؤسای فن

طبیعی در همه روی زمین اعتراف بهوشیاری او دارند

و قانونش را محترم شمرده اند و انصاف داده اند که

در علم طبیعی ماهر بوده است بخصوص با وجود نارسائی و ناجوری

نقصان آلات آن عصر و این را هم بدان که افراد بزرگتر

در طب در اسلام آمده است اسامی آنها بسیار است

که شاید اسم های آنها را هیچ نشنیده باشی با این است

تسخیر خود قسمتی از بزرگی ابوعلی غیر از طب و وزارت

و کتابت چندین هزار بیت کتابها و فن ها داشته

است احتمال میرود که هنوز یک مسئله از افکار این

بزرگ

بزرگ را که در الهیات است نتوان حالی استعداد تو کرد

ساوت از اینکه یک طبیب خطا کرده است یا صواب چه

دلیل بر بطلان مذهب میشود

شاگرد کلمه موضوع که میگفتی یعنی چه

شیخ موضوع هر علم چیزیست که بحث میشود از آن علم

و عوارض ذاتیه آن

شاگرد سوراخ دوتا شد عوارض ذاتیه یعنی چه

شیخ عوارض ذاتیه آنست که عارض شود شیئی را بما هو هو

مثل تعجب که لاحق ذات انسان است و بجزئه مثل حرکت

بالاراده که انسان را لاحق میشود بواسطه امر خارج

از او که مساوی آن باشد مثل ضحک که لاحق میشود

بواسطه حیوانیت یا بواسطه امر خارج از او که مساوی آن
باشد مثل ضحک عارض انسان بواسطه تعجب
شوخ اقا راستش اینست من این اسمها را نمی فهمم سهل است
که هیچ حالیم نیست و شما مدارج علوم را به اطلاق
الفاظ قرار داده اید و میخواهید جمیع دقایق فنون را
بزور همین بیان نمائید رشته زبان ملکی شما بجهة ادای
هر نوع مطلب کافی است و اگر فی الحقیقه شما دارای
علم بوده اید پسر خود را در همین نقطه ایران از هموطنان بیگانه نمیکردید
شیخ اینکه بحرف ضاد یا عین شما ایراد کرده بودید نهایت خصوصیت
دارید برای اینست که اینحرف و حروف طاء و ظاء
در لغه فرنگیها نیست و اینخود از جهة نقصان آنهاست
وشما

وشما انسانهای صوری که ملتفت نیستید خیال میکنید کار
عجبی است تلفظ کردن بحرف عین و میخواهید که هیچ
فرقی با الف نداشته باشد و اما اینکه گفتی از فهم عبارت
عاجزی محض لغو بیش نیست و حال آنکه بعون الله
من تعریف موضوع را بالقوه علم بیان میتوان در چند زبان
لباس اداء کنم و حالی بعوام نمایم ولی از قراریکه
معلوم میشود تو بسیار از علم عاری هستی و حالی کردن
بتو هر کلمه یک ساعت طول دارد این چه زحمت است
که بخود راه دهم و بطوری هم که استادهای عوام فریب
بزور لقب و پول و احترام دولت و تعریفهای پوچ ایران
وقت که لوح ساده بوده الی حال در تو جای داده اند

معلوم نیست که دست از جهل مرکب برداری

شوخ حالا هرچه میخواهید میگوئید بگوئید اگر ما نبودیم

حالا رشته علم انقراض پیدا کرده بود و مردم ایران

همانطور در مرکز شاه طهماسبی بودند

شیخ گستاخی است بفرمائید به چشم بر وجود شما چه

اثری مترتب شده است شاید رفع اشتباهی شود

شوخ قبل از دایر شدن مدرسه و پیش از ترویج ماها

مردم میخواستند آتش روشن کنند مخصوصاً نه اسم یادم است

چه قدر کهنه میسوزانیدند و دو ساعت طول میکشید تا یک

و چخماق در میرفت تا آخر بزور کبریت قمی آتش روشن

میکرد حالا می‌بینید تلگراف را مگر نمی‌بینید در نقل

هر کس

هر کس ساعت بچه خوبی است و می‌بینید پیراهن و پاکی و حکمه

و دستکش و چتر و سیگار و زین فرنگی و شمع گچی و لامپا و شایع

شدن لفظ خط و نقطه و کلمه پولتیک و مکرات مخصوص و پارک

و وکس و پاکت و مادام و درشکه و کالسکه و ارتیکل پس دادن

اسلام با طراوت

شیخ اولاً معلوم میشود که صنایع دقیقه لطیفه که در عصر سابق

در ایران بوده است از قبیل نقاشی و صحافی و خط کشی و

خطاطی و سیم کشی و خراطی که یک دانه خشخاش را چندین

سوراخ میکردند بی آنکه بهم راه پیدا کند و سیم از آنها

میگذرانیدند و همچنین حجاری و نجاری و خیاطی و اسلحه سازی

و بنائی و کاغذگری و زرگری و غیره هیچ گوش زد تو

[illegible]

نشده است ثانیاً پیدا شدن این اصطلاحات جدید چه دخلی
بعلم و دین و مذهب دارد تجاری و تجارتی خوب ولی
هیچ ربط بعلم دین و مذهب که آنرا علم کلام میگویند
ندارد و شاید هیچ مسئله از آن بگوش تو نخورده باشد
وقتیکه بنا میکنید مثل حرف بزنید دیگر ملاحظه ربط نمیکنید
هزار این ابلهی جا و پادری و صد هزار ملکم رسیده اذهان
بصری ساکن پاریس جلو دار شما نمیتوانند بود عجب دماغ شما
از باد غرور و خودپسندی و جهل مرکب مملو شده است
و اینکه بعضی مزخرفات را در بازار میفروشند چه دخلی
بمهر اهل معلم خانه دارد   شیخ رو کرده بدیگران
و گفت شما چند نفر در این سؤال حق جواب دارید
بگوئید

بگوئید به بینم در این قرن با وجود التفات همایونی و انعام
هر ساله ورسید که شخص سلطنت و مواجب های هفت رنگ
و احترامات بی اندازه و تشویقات بی پایان و جمعیت اسباب
و احضار استادهای قابل از همه دول و بسر زبان افتادن
دولت و کمال آن عالم و حکیمی که از میان بیرون آمد کیست
کمپانی راه آهن میکشد و فلان الملک دستگاه ریسمان
بافی ساخت فلان فرنگی مدیر پستخانه شد خرج صرافخانه زر
فلان بامر دولت و خرج دولت ایران آورد حاجی
ابوالفتح اسباب حراری میفروشد در پاریس روزی
چند هزار کتاب چه روزنامه چاپ میشود کوچه های
لندن گل نمیشود هندوستان را فرانسه و انگلیس تصاحب

اهتمام

میکنند ترکمانها تبعهٔ روس شدند دولت ایران نشان
عقاب میازد (هویت) زنگهٔ انگلیس بر سرش چه کلید است
(موسیک سک پدر) چرا چراغچی گاز ایران شده
(کنت دمنت) رئیس پلیس است و امثال اینها چه
دخلی بفضیلت شاها دارد اخذمتی که شما تعریف
بلاجهه بدولت کردید کدام است کدام معدن را شما
یافتید چه دستگاه شما راه انداختید کمک شما در تجارت
کدام دولت را پیش گذارد و چه امتیازی بمن اول
حاصل نمود حرام باد آن مداخلها که روسا کرده‌اند آن
خطها که بردند هنوز شمع کچی و قند را باید از خارج
بیاورند هنوز قلمتراش و لاک و پاکت
وکاغذ

وکاغذ ما باید از تصدق کارخانجات خارجی باشد هنوز
برای یک ذرع اطلس چشم ما باید بدوزد هنوز باید زین
ما بوت و چلواری و دپیت و درشکه و کالسکه و میز
و صندلی و ظرف خارجه ها باشیم هرکس دیش یا
اندک چشمش علیل میشود باید مایوس شود مگر اینکه مبلغی
خرج کند برود فرنگستان خود را صحیح کند برگردد
خاک بر سر شما ای مفتخوران صفحات تسخیر شده ما بیک
دولت و موجب عار ملت و اسباب بزرگی یک شهر
بندگان اعلیحضرت شهریاری قطعا نهایت نفرت را از
شماها دارد اخر بگوئید در این شهر صد نفر عکاس است
کدام یک مسلمانند کدام یک در ایران تحصیل کرده

اخر شما چه ندارید چه عذر برای کار صورت ندادن

دارید خدا یک مشت مرگ بشما بدهد از وزرای تو را

ایران و علمای پولتیک و دولت خواهان پست فطره

و وزرای لشکر و کشور کدام یک ترقی یافته اند این

دستگاه کوشش ستفند رئیس تلگرافخانه از اهل معلم خانه است

یا رئیس نسخانه یا احتساب شهر یا اطبای حاذق یا صاحب

منصب های ماهره در پرده خلاصه از این دار الجهول بیرون

امده یا خارجه ان فتحی که کرده اند که همت ان حد بیشتر

که از دست انها بر امده چیست جز خسارتهای گوناگون

و فطرت ترقی بزرگان که این تشویق دولت در همت است

اگر بجا وزران وحشی متوجه شده بود بحال مردم را

بهوت

مبهوت استعداد خود کرده بودند و هزار گونه علم جدید روی

کار اورده بودند سخت باید تعجب بکنید ای اهالی ایران از

این دستگاه تعطیل یافته اسمش را معلم خانه گذارده اند

دریغ از توجه های ملوکانه و اهتمام های خسروانه و جمیع

اسباب و انتظارهای یک قرن هنوز شیخ از نقف

فارغ نگردیده بود که از یک طرف شوخی صاحب منصب

مشر یک دسته گل خود را جلوه در اورده و دسته تازیانه

که بان تکیه زده بود روی زانو گذارده و از پشت چراغ

ولاله این بیان را سرودن گرفت

حضرت اقا اینطورها هم نیست که نقطه خیالیه شمارا

احاطه کرده است هر ساعت قدم بقدم دولت ترقی میکند

و پست پست تربیت میشود اینها همه از عهده جواب شما

نمیتوانند برآیند و از عاجز شدن اینها معذرت میخواهم

و در همین مجلس اول نطقی میکنم است که مرد میدان شما

منم که از مکملین و فارغ التحصیلان مدرسه مذکوره ام

اینستکه حاضرم از برای هر قسم سؤالی که دارید

شیخ مقصود من واضح ساختن مطلب است نه جنگ و جدل

که مرد میدان بخواهد و چون خود را فارغ التحصیل خوانده‌ای

بگو به بینم معلومات تو چیست

شوخ اول آنکه خط دیگر خیلی متقدم

شیخ من سؤال از اندوخته علمی میکنم چکنم بطلان خبر معتقدی

شوخ الف و بای شما ناقص است و جمیع کمالات

عالم

عالم میخواهد این چیزهاست و از این جهت است که در ایران شما

با کمال پدید نمیشود

شیخ نقصان چیست

شوخ اسلحه حالیه و کشتی های آهنی با اسلحه و کشتی های قدیمی

را که ملاحظه بفرمایید بهمین دلایل در واضحه الف و بای فرنگی

بر الف و بای اسلامی فضلیت دارد

شیخ من دیگر متعرض تمام معایب کلام تو نیستم همینقدر

میپرسم نقصان چیست

شوخ در مدت چند روز بیست هزار سرباز از فرانسه

تو میرسانند و از اسلامبول تا هند در آن واحد مکاتبه

میتوان کرد پس خط اسلامی ناقص است

شیخ میپرسم نقص ان چیست

شوخ ادم باید جمیع اصطلاحات علمیه را بداند تا انکه بخواندن
یک کتاب در السنهٔ شرقیه قدرت داشته باشد پس رسید
ان وقت که ملت اسلام ناچار میبایست توقف کند
در موانع غیر منقطعه که از خط اسلامی بروز میکند

شیخ ان موانع چیست

شوخ گرد معلوم نیست کرد است یا گرد است یا گرد یا چیز
دیگر خرم را چند جور میتوان خواند و شما از خط اسلامی
حروف مصوته ندارید او زبک را درست نمیتوانید بنویسید
در کلمه خواجه واو را بچه مینویسید

شیخ هر یک از انکلمات را بچه اسم درست میتوان حالی کنم

هم خسته

هم خسته میشوم هم حضار کسل خواهند شد ایقدر بدان که
در تاریخ خط گفته اند که کلدانیان اول بجای نقش حروف
تصویر برگ و دست و ستون و قفای انسان و دندان
و ماهی و مرغ و امثال ان میکشیدند و بعد که بخط عبری
نقش دادند اندک اندک تغییری دران حاصل کردند الف
را که بصورت ماهی میکشیدند ببین نقش کردند و شین تغییر
ندادند بشکل دیگری نمودند و میم یعنی اب را که برای ان
چوب ابی میکشیدند و هنوز در فرانسه باقی است بیک شکل
مختصر نمودند و هیچ شکل مشترکی در خط عبری نماند برای
اعراب هم چندین نقش وضع نموده و در فوق و تحت
حروف میگذاردند و با هم هیچ جبر میکردند و برای

چاپ و طبع هم آسان بود زیرا که تقریباً چندان لازم است
مثل ایرانی که بقطع چاپ کنند ولی عیبی که داشت این بود
که با تحریر و جلد نویسی اندک منافی بود تا الاخره کم کم
در عالم خط کوفی و بعد از آن خط اسلامی پیدا شد خط ثلث
و رقاع و ریحان و توقیع در نهایت تمامیت و کمال
خوبی اختراع شد و اگرچه در اصل جوهر حروف بعضی
شبیه بهم اند ولی با عراض مباینت پیدا کرده
شوخ اما بعضی شبیه بهم هستند بلکه بعضی بیشتر شبیه واقع شده است
شیخ عرض کردم آنها را با عراض تمیز داده‌اند
شوخ چطور
شیخ در این مجلس در فهم نمیاید ولی هر کس که خط استادان

سابق

سابق مشق میرزا یا سیفر را دیده است خوب میداند
که چنانچه حروف غیرمنقوطه جمعاً از حروف هم تفکیر
بواسطه نقطه جدا است همچنان حروف غیرمنقوطه در فوق
از حروف هم شکل بعضی بواسطه نقطه در تحت و برخی بشکل
مخصوص ممتاز است و بعلاوه شکلهای دیگر برای مد
برای لام وصلی و برای وقف و اشباع و حرکت
و سکون و غیر اینها وضع کرده‌اند که با رعایت آنها
میتوان گفت ابداً حالت منتظره برای قاری پیدا نمیشود
شوخ حالا که میگذارند موجب مزید اشتباه شده است
لهذا علمای معلم خانه و علمای پولتیک پول خارج
صحه گذارده‌اند که باید عوض و منسوخ کرد

شیخ من دیده ام در بعضی کتب فرانسه بروی بعض حروف
نقطه و نشانهای مختلف میگذارند واگر در اینها هم بگذارند
اسباب اشتباه خواهد شد آن وقت باید با الف و یای
دیگر عوض نموده و همیشه از دست مردم چراغ آب کرد
شوخ واقعاً چه ضرر دارد که اعلامات را تجدید کنند
و همه بخط نسخ که زنده خطوط است بنویسند
شیخ تسبیح ضرر ندارد خطی است مبارک و مقبول واگر
یکی از این خطوط اسلامی را ترویج بدهند و بالفرض
بخواهند خطی را عوض بخط مخترعی بکنند آن وقت باید
جمیع کتبی را که بخط اسلامیت بخط جدید نقل کنند
شوخ نشود چه ضرر دارد

شیخ

شیخ پنجاه کرور خسارت اعمل لغو است بلکه بیشتر و تلف
شدن عمر یکصد سال اهالی یک ملت و مشغول کار بیهوده
شدن در ظرف مدت قبلاً یکصد سال آنهم در این هنگامه
و لشکرکشی دو دولت بزرگ همجوار حال کجا وقت این بازی
کاریها است حال وقت آنستکه کلاه خود را قایم گرفته
بدویم نه اینکه یراق و زاران بگذاریم بگذار که بالفرض
خط ایرانی برای خارجه مشکل باشد و فتح این طلسم مخصوص بخودمان
باشد و شب غیبی بعینه نامحرم نزند و ناموس دولت
و اسرار ملت مستور از خارجیان باشد
شوخ عجب که از شما فریاد واعماداه وادینا
واشریعتا واقوتا بلند نشد

شیخ برای اینکه شماها را از این خط و نصیب محروم دیدم
دانستم چنانچه اقتضای جبلت شما شده است انکار خط
خوب خواهید کرد و حال اینکه مقبول کل دول است
و در همه آفاق خوشنویسی مرسوم است

شوخ بعد از این تفصیلات باز خط فرنگی حقیقةً خوب
خطیست هیچ دخل بخط ایرانی ندارد

شیخ بسر تو این اشتباهیست که تو گفته کرده‌ای خلقت
زشت بد صورت پر کتابت تحریری از زبان طبع
نمود و علاوه بر اینها چند حرفست که هیچ در آن
خط صورت برای آنها وضع نشده است مثلاً
محمد و محمود با هم مشتبه میشود و اسم رضا را در آن

خط

خط تعیین نتوان کرد و سؤال میکنم که اگر خط نسخ در حقیقه نسخ
خط ماست چه عیب دارد که بفکر الفبای دیگری افتاده
و اختراعهای بیمزه بکنیم و محض اینکه خود را از مخترعین محسوب
بداریم مردم بیچاره را دچار عقده‌های پیچ پیچ نمائیم
و از کجا دولت عثمانی که نیمه عظیمه اسلام است از ما
قبول کنند آن وقت نغمه دیگری در طنبور افزوده ایم
و باز بخط اسلامی محتاج خواهیم بود شیخ بعد از ادای
این نطق و بردن گوی سبقت از میان قیاس خواست

شوخ سابق گفت جناب شیخ معلومات من همه مذکور
شد خط یکی بود آنهم هیچ شد اما چه میگوئید در باب
چندین علم دیگر که در سنوات عدیده بزحمت تمام حاضر کرده‌ام

شیخ بعضی از آنها را بشمار

شوخ ایرادات به خط اسلامی داشتم همه را جواب دادی

شیخ کدام برنیامد

شوخ قصه حروف مصوته

شیخ هر حرف را که ضمه بدهند تا تولید واو شش درجه
حرکت میکند همچنین خواه الف خواه حروف دیگر
از فتحه تا تولید الف شش مرتبه طی میکند و همچنین در کسره
هر حرف تا پیدا شدن که اشباع تا یم شش درجه است
و در هیچ خط برای این همه مراتب و درجات در همه
حروف اشکالی وضع نشده است برای آنکه فایده
معتدبها برای آن متصور نیست چه کلمه ازبک را
ترک

ترک بگوید چه شیرازی اوزبک اوزبک است برای
خاصیت لهجه و حالات لغه هیچ خطی وضع نشده است
که بتوان لهجه کاشی یا اصفهانی یا مازندرانی را مثلاً
بدون تفاوت حکایت کند قصه اوزبک هم از این
قرار است و الفاظی که وضع شده است برای معانی
متضاده بسیار است تا چه رسد بمعانی غیر متضاده
پس هرچه پیدا شود فرضاً بصوت فرق در معنی
کند چه ضرر دارد از آن قبیل باشد و حال آنکه [illegible]
رمزی در خطوط استادان یافت یا اگر فرضاً باشد
وضع کرد و مثل اعراب در فوق یا تحت حروف
الحاق کرد در هر صورت معنی تمیز خطی که داریم آن نیست

و انرا بکلی ترک نمائیم باید عیوب انرا بر فرض ثبات
رفع نمود چنانچه تناخوین برای امتیاز چهار حرف فارسی
رمزی برانها علاوه و شکل تازه برای هریک از پ
و چ و ژ و کاف وضع نموده اند
شوخ خواجه و خوانچه واو میخواهد چکند
شیخ العجب این همان است که حالا طالب ان بودی
حالا نفی ان میکنی
شوخ چطور
شیخ زیرا که این واو اشاره میکند بفتحه حرف سابق
خالص نیست بلکه اشمام ضمه دارد و چنانچه اگر او را
تلفظ ننمایند پس نظر این لطیفه در خط جایز است
شوخ نه

شوخ نه
شیخ این یک دیگر نقص خط انهاست و در خط اتراک
بعد از حرف مضموم واو و بعد از مکسور یاء مینویسند و باین
تدبیر میتوان اعراب خط را نیز داخل خود خط کرد
شوخ بنده با انشای شما ایرانیها هم معتقد نیستم
شیخ معنی انشاء و غرض از انشاء موضوع و محمول مسائل
و رموز انرا نمیپرسم همقدر میگویم انشاء ما ایرانیها
چند قسم است تو کدام طریق را معتقد نیستی
شوخ ان طریق ها کدام است نشنیده ام
شیخ شما نشنیده حیف دارید یک قسم انشاء ایرانی
که کلام را طول و محکم میاورند از لفظ شکر بهره میکنند

واز پرگوئی که موجب ملالت است اجتناب مینمایند رعایت
سجع ومضمون بندی وکنایات پی در پی واستعارات
ومجازات راکنار میگذارند مگر واجب شود مثل چهار
مقاله عروضی سمرقندی وتاریخ طبری وناسخ التواریخ
وامثال اینها

قسم دیگر اینکه بسهولت بیان وهمچنین رعایت لطافت
کلام واستحسان آن بیافزاید مثل گلستان شیخ سعدی
وکتابهائی که باین شیوه است

قسم دیگر آنکه ترکیب را محکم تر ادا مینمایند واز سجع
وتمثیل واشعار هرچه پیش آید ومطلوب باشد پرهیز
ندارند مثل کلیله ودمنه

قسم دیگر

قسم دیگر جهة لفظ را بیشتر مراعات میکنند ودر استعمال الفاظ
عربیه چندان پرهیز ندارند مثل درّه نادری

قسم دیگر آنکه میخواهد کتاب او از سجع قسم خالی نباشد
مثل تاریخ وصاف که مخزن انشاء وگنجینه منشی است

قسم دیگر آنکه زبان مستعمل بین ابنای عصر است اینهم
چند قسم میشود یکی آنکه از مردم باسواد ومنشی میتراود
مثل منشآت ورقعات مرحوم قائم مقام وهرکس بطور او
بنویسد

قسم دیگر آنکه از منشی صادر نشده است واینهم چند قسمت
یکی آنکه هر لفظ را عیناً استعمال میکنند اعم از آنکه صحیح
باشد یا غلط آنهم پیوند میکنند مثل روزنامه [illegible] واطلاع

قسم دیگر آنکه محض القای مطلب است که از صحبتها
اندک بالاتر است مثل رقعجاتی که حضرات نواب مینویسند
و امروز معمول اشخاصی که زبان خارجه میدانند شده و
سفرنامه‌ها اغلب با این زبان است

قسم دیگر آنکه میخواهند با عوامیت و بیخ نادانی بطرز
منشیان بنویسند مثل رقعه‌جات و مکتوبات کسبه
و تجار که موجب تهوع است ولی چون بطور نوشتن
هم مفهوم شخص عاقل میشود او را معذور میدارد تو از این
اقسام کدام یک را می‌پسندی

شوخ من صحیح نفهمیدم شما چه فرمودید ولی
اینقدر میدانم که این یاوه‌سرایان ایرانی معتقدند

زبان

زبان نه برای ادای مطلب است بلکه برای ترتیب سجع
و تصنیع وقت است در نوشتجات هرگز طالب معنی نیستند
لفظهای مغلق استعمال میکنند فصاحت را بسته باصطلاحات
غریب و عجیب میدانند وقتی میخواهند تعریف کنند
میگویند اینقدر فصیح است که کسی تصنیفات او را نمیفهمد
شیخ این قدر بدان در معنی و تجنیس بلاغه کتابها که از
الجمله اطول و مطول و مختصر است هریک از این اقسام
انشاء که شمردم اگر مقتضای مقام باشد از بلاغت
و صاحب آن را بلیغ خوانند اما فصاحت را از قبل از
عهد ناپلیان همه کس اینطور در آن شرط کرده است
که باید خالی از غرابت و تعقید و تنافر باشد

شوخ من اینها حالیم نمیشود می‌بینم بجهة یک قافیه دو
سطر حرف میزنند

شیخ همه که اینطور نیستند تمام کتب که این قسم نیست
بعضی که مقصودی غیر از همان لفظ ندارند محض اظهار
صنعت گاهی اینطور میکنند مثل مقامات حمیدی
و سایر کتابهای دیگر متعلق بعلم بلاغه همه گفته‌اند سجع
باید اینطور باشد که معنی تابع لفظ شود

شوخ مثلاً می‌بینم مینویسند وجود ذیجود مزاج وهاج
دروغ بیفروغ حضرت ذیرفعت عالیجاه رفیع
جایگاه مجدت و نجدت همراه اینها چه فایده دارد

شیخ فایده اینها از دقت معلوم میشود که مینویسند

علانیه

علانیه می‌بینم که اسباب رنجش میشود و قسمیکه مینویسند باشد
میشوند کدام نثر و چه اثریست ازین خوبتر و ازین گذشته
اهل لسان خیلی ازین سبک و ازین زبان میبرند که
بیگانه بمیرد و یقین دارم مثل این خصوصیات در همه زبان
های عالم باشد که خودشان از آن تعبیرات خیلی دارند
که بیگانه با آن زبان ندارد و آن ترجمه و تفسیر درنمیاید
دیگر ازین فقرات کوچک مثل عناوین کاغذها
مثل جناب عالی کفش است و بطرف مقابل تکرار آن
موجب نفرت میشود بلکه تکرارش مثل ذباب شوم

شوخ من می‌بینم در غالب کاغذها مینویسند بعرض
میرساند رقیمه کریمه در احسن اوقات واصل و مسرت

حاصل شد و غیر از دوری از فیض صحبت اگر این صورت

وقوع ندارالخ

شرح اولا این ایراد صفت احترات که از اقسام آنست

شمردم و در حقیقت این ایراد لیست بعوام الناس یا ثانیاً

این کلمات بمنزله مقرب الخاقان و معتمد السلطان شده است

که لفظی است عالی بطور ریخته اند و بطور رقعجات حاوی معنی

آن بد انشی بطلب تازه است و اطلاع دادن از سلامتی

خود و اگر بخواهند خلاصه بنویسند بسلیقه تو باید بنویسند

ای پدر من زنده هستم تو زنده هستی یا مرده شده ام زن

طلاق داده یا نه زود جواب بنویس و اینکه مینویسند

در احسن اوقات بملاحظه رسیده المطلوب است

واین

واین را عقل تجویز میکند مثلا یک ماه است و یا ده است

و در آن یکماه از روز که شخص کاغذ پدرش را مثلا میخواند

احسن اوقات است نه اینکه زمان و یا حین ادوات باشد

شرح وقتی که کسی دو دفعه کتاب های است و را بخواند

باز معنی را نفهمد و متحیر است

شرح احتمال ضعیف هم میرود که این بچه بد انشی قوه

فهم باشد همه اش تقصیر مصنف بیچاره نباشد کتاب

کبری در منطق نه علم عربی است نه زبان عربی که از

هر چه کریزان باشی بر دار بفهم خودت ببین نه سجع

دارد نه قافیه نه عبارت نه لغه مشکل پس معلوم شد

که اندک فهم هم لازم است و مشتبه نباشد فهم عکاسی

یا بنائی یا فهم آتشبازی یا شعبده گری آن فهم که منظور است
نیست که شخص بگوید من که خیاطی خوب میدانم چرا این
عبارت را نمی فهمم
شوخ در اشعار همه اش یوسف و چاه زنخدان و پروانه
و شمع و جام جم و چوگان و زلف بیان شکسته ابرار
قصیده دیدم که از بهار گرفته میرود بسر ممدوح و دروغ
ها در حق او میگویند آخرها که سپهر خضرا که پرده آن
ختم قصیده بدعاها که تشبیه ابرو بکمان ها که
شیخ اولا من این عبارت تو را از هزار نفر شنیده بودی
از مقلدین بورنیها شنیده ام پس ما که جواب بگویم
ثانیاً در همه مذاهب و همه ملل و در همه السنه و همه ازل

چرهای مسلم مشهور بجای پایه ی دارند و در وقت تشبیه
اشاره باو میکنند که قسم بجای یوسف گفتم تو در حسن مثل
(کلپاتره) حتی هیچ کس نمی فهمد کلپاتره کیست و مقصود
مترتب بر کلام نمیشود و اگر از شمع و گل و پروانه و بلبل
تعجب میکنی عوضش ازین تعجب بکن که از قوه ایجاد
معانی چگونه ذهنی دارند که در همه اشعار این همه لفظها
را میگویند و معنی مکرر نمیشود اما قصیده را همه قسم
گفته اند معلوم میشود قصاید انوری و استادان دیگر را
ندیده متاخرین هم هر طور از اطوار که میخواهند میگویند
اینها اسباب تخطئه نشد فکر دیگر بکن آقای طرار شعبده کار
شوخ شعرا از نتایج ایام طفولیت است و می که شخص

بزرگ شد شعر نخواهد بود مگر تضییع اوقات دیده‌ام برادر
صد هزار بیت میگوییم رسیح می‌نویسیم زیرا که در زبان شعر و
قافیه غلط مشهور است اگر صحیح بود بایستی در زبان فرانسه
هم شرط باشد و حال آنکه نیست

شیخ جواب داد که جواب این قسم یاوه را نگذارم
معلوم میشود از هائی که بر قافیات شعریه و در آن عقیده
مترتب میشود رسیح نیافته و کارهائی که بشعر کرده‌ام
رسیح نشنیده جواب آنکه گفتی در شعرها دروغ است
نشو بلکه ازاله خیال کج از تو نشود اولا ظاهرا این قسم
که شخص از دروغ بدش میاید و از شعر خوشش نباید
آنکه در حق کسی میگویند که از میان عدلش گرگ
با بز

با میش اخوت میورزند و از سطوت قهرش کهربا دست
تطاول بکاه ضعیف دراز میکند و آن شخص اگر عادلست
آن وقت این کلمات کنایه میشود

شوخ کنایه که بد است

شیخ بگذار صحبت بدارم کنایه چرا بد است بد دل کنایه
و استعاره کلام مزه پیدا میکند آنکه شنیده کنایه
بد است و خیلی با بیخ ندارد باری گرگ کنایه میشود از
ظالم با میش اخوت میورزد جوفی میشود صدق و صحیح
آن در ممدوح اسباب مزید رغبت بعدالت است
و در دیگران اخبار بعدالت و ایمنی از ممدوح تا درپایه
آن جمع شوند و یا لی چنین هزار تذکره بمردم واری

از مملکت او داده نشود واگر ممدوح ظالم باشد باز

این توصیف حکیمانه و عمیت بعد از حکمت برای اینکه

باعث میشود که ظالم بجهة حسن ظن مردم دست از ظلم بردارد

شوخ خوب فرمودید اینطور هیچ وقت تعمق نکرده

بودم مردم سررشته هیچ ندشتان نیست ولی قصه دارم

شیخ بگو بشنوم

اثر

شوخ شخصی است که کلمات بسیار خوب شعر خیلی میگوید

اما سواد ندارد و فهمیده است که تا علم قرآن دست

مسلمانان است نمیتواند بر آنها غلبه کند و میخواهد علم فصاحت

و بلاغت از میان برداشته شود لهذا اوهام از منشی

و شاعر و کاتب و ملا و مفسر و قاری تقلید در بیاورد

دیامهر

و این شخص گفت وارد مجمعی شدم از شعراء یکی از آنها شعری را گفت

محجوب شد جهان که ز اقلیم را بعین

در چهره سخا و سخن کاروان رسید

باده سرایان دیگر مرحبا گفتند دیگری گفت باده سرای دیگر

چون روان باشی روان باشی

سید هی دندان و دندان خاره نه

ایرانی از عبارت خوش و استعارات قشنگ تعریف کردید دیگری گفت

به بزم و برزم و بهوش و بخواب

چو رستم دلیر و چو بیژن شتاب

این را هم تعریف کردند و دیگری این شعر را خواند

جان زمین را تو به افلاک نه   مشت غباری دهن خاک نه

این را اسم تعریف کرده‌اند و حال آنکه این شعرها مهملات است

حضار از این قصه خندیدند حال شما چه تعبیر باشد

شیخ اولاً چون غرض این شخص معلوم است اثری نمیکند

والغرض را خودت گفتی که میخواهد جماعت را خوار کند

و غافل که خود را خوار کرده است ثانیاً چون در واقع

معلوم است که چنین مجلسی نبوده است و چنین شعرها را

او خود گفته است پس آن یاوه‌گوی معلوم شد خودش

تشریف داشته است و هر خنده و استهزائی که کرده است

در حقیقت بریش خود راجع بوده است برای اینکه قائل

و ناظم او خودش بوده است و الا آن قدر به این آیه که

کلام مخصوص بودن دارد دیگر چیزی دارد

شوخ چه

شوخ چه اثر در کلام است اثرش کجا بود حتی اینکه شما مسلمانان

در آورده اید که صیغه نکاح باید خواند وجهش معلوم نیست

شیخ که مخور

شوخ بسیار سرخ و خجل شد از چشمانش نزدیک بود خون

بچکد با کمال غضب گفت شما که ادعای ادب میکنید

این چه عبارتست که گفتید خیلی تعجب داشت

شیخ من جواب مسئله ترا گفتم آخر تو میگفتی کلام اثری

ندارد پس چرا بخجالت شدی و خدا رحم کرد که من

گفتم مخور اگر میگفتم بخور چطور میشد حضار از این مطلب یکدفعه

بنا کردند بخندیدن بیشتر اسباب انفعال شوخ شد

شوخ برای رفع خجالت خواست صحبتی در میان اندازد

پرسید که ایراقی شهباز بلند پرواز طبع چه معنی دارد
دوشیزه کان کلام کدام است

شیخ تو که معنی کنایه و استعاره و تشبیه را نمی فهمی و نمیدانی
این قسم سخن را بتو نهایت اشکال را دارد اگر علم بیان
را دیده بودی بطور اجمال میگفتم و چون اصلا خبر از
این علم نداری حالا باشد تا بوقت دیگر

شوخ بلی زحمت تیپ و توپ و تیر و شمشیر را ما بکشیم
شما آسوده تحصیل علم بکنید حال اینطور تفاخر بکنید

شیخ گستاخی نباشد قربان بروم ببینم چه زحمت توپ
و تاپ و تیپ را تو کشیدی

شوخ آخر من از صاحب منصبان پیاده نظام کلاه
یراق

یراق دار تازیانه ام را نمی بینی این قبیله را ملاحظه نکردید

شیخ با این تازیانه بمجلس دعوت حاضر شدن خالی از
ضحک نیست

شوخ بلی ضحک مال شما است و داد و فریاد و جلو
دشمن رفتن مال ما در حقیقه مطالعه شما در دروس رفت
قداره مال ما است

شیخ پر بلند پروازی میکنی خدا نیاید پادشاه ایران
را از سر یاران و جان یاران برگ کم نکرد اند پیره
تو حالا باید یک و دو کوهان قدم بزنی تا دویست
نفر کون بکنیه بجد و آنکه یکی بگوید پشت همه جبهه خود را
بطرف شخص بپا ورید تو با این دستمال کردن دیدن

سرین سیمین مملو فرمایند که فوج مردان رزم دیده از
طرف مقابل تنهای بی خفتان سرهای بی مغفر رویهای از آفتاب
زرد و سرهای تب سوخته و مویهای آشفته با نیزه زنگ
گرفته و شمشیرهای غلاف شکسته اسبهای لاغر و ضعیف
و سواران سیاه و نحیف در حمله اول شما را بجای از حدت
الحلقوم و سقطی سیل خواهند فرمود صف دشمن از
نه صف دلها که به نیم گردش چشم مست و مژگان
خمیده درهم شکنند خدا بیامرزد لله باشی را در غلبه
افاغنه بر سپاه شاه سلطان حسین در روضة الصفا
چه خوب نوشته است شوخ دم درکشید دیگر در
این مقوله راه است و سخن را در دهان شیخ با این کلام کوتاه

نازک و زلف بکش که مردم و کلاه زرکی و عمر در کار
فراغ گذشته تمام صرف ایاغ گشته تمام غنوده و در
بستر فراغت آسوده چشمی محو گردش پیاله حلقی منتظر [illegible]
نواله در هر میدان مصاف در راه ایران ایوان رکاب
نمیازی تا تو با جوانان نازک میان کمرهای زناری
صلیب بیاویزی زلفهای قالب گذارده رد
عوض شمشیر براق و صیقلی بکنی از شمیم عطر و عنبر از نسیمی
بر گردن کافوری به بندی که از تابش آفتاب
رنگش تغییر نکند با کفش مبرق و کفل بطق از زمین
برقامت رعنا نگر بخوانی دعا حضرت شیخ زنگله
بیا با جرس خرمن عجز و دلال خانه زین را از

بری

کرد که علم نظام از ما در ایران پیدا شده است و اگر ما

نبودیم علم نظام را در خواب نمی دیدید

شیخ جواب این شبهه را حواله بجلد نهم روضة الصفا

میکنم در آغاز نظام جدید تا بدانی که نظام اصلش از

از کجا است

شوخ از معلومات و محصولات من یکی علم پولیتیک است

و در علم پولیتیک دولتی خیلی با هم قریب هزار بحث

محکم و ایراد معتبر بحسب این علم به دولت وارد داده

ام چه از بابت عمله خلوت که باصطلاح شما برخ

بی ذکور و اناث هستند و چه از بابت دستگاه

دفتر و دیوان قانون و چه از بابت وزرای

و چه

و چه از بابت استیفای ممالک و چه از بابت تقسیم ایران

شیخ من بر آرم که طرف مقابل شد این حکایات واضح

سوم دیگر را بپرسید اگر من چکاره دولتم

شوخ یکی است که مردم را فرنگی مآب بار بیاورید از

و از آن طرف این شخص را صدر اعظم قرار بدهید مردم

از جهت لباس ها نداده اند معطل هر ساعت بشکلی در بیایند

بعضی در هیئت اشترگاو پلنگ شده اند

شیخ گفتم بمن دخلی ندارد اما این قدر میدانم که دولت

از جهتی تا بها داشتن لباسهای صوری به هوش نیاید الان وقت

شاهی داشتیم جوان امروز بحمدالله پادشاهی داریم

که بی شائبه مدحت کردی دو دور از اغراق میتوان

گفت که متدین‌تر و عاقل‌تر همه مردم است در توقعات
کبری که کتابی است چاپ کرده اند دیدم یکی سؤال
میکند که چون پادشاه علم طرب را دوست میداشت
لهذا فلان رفت علم موزیکان چی گری را تحصیل کرد
و تکمیل کرد چرا حالا از دولت باو اعتنائی نیست
بی جا — ثمری ندارد توقع نموده است که آن وقت ذات اقد
س پادشاه مایل بطرب بود ولی حالا شخص کا[illegible]
شده است به دولت چه که آن شخص دیگر استاد شده
از همین توقع گویا جواب همه ایرادهای تو بردن
میاید
شوخ است ترکانی مجبور است که در مقابل عراده

بخار

بخار از مقوله مباهات دم نزند مانند شعر شعله‌های
خود را از هر طرف منتشر ساخت و مانند چشمه آب
زلال هر ساعت مرغزار را آب یاری میکند تنظیمات
جدیده قوانین سیاسیه خود بر به سفاین تجربه لا
عقول مردم را بقبول این نتایج مستعده باید کرد اینهم
در میان طوائف مسلمین که ترقی معنوی و خیالی
ایشان بر ترقی صوری و فعلی سبقت نکرده است
لهذا در مقابل عراده بخار و قوه تلگرافیه باید دم زد
شیخ باز گل کرد که بخار و تلگراف اینها چیست بیانی تراجا
در مسلک مجانین مسلک و حبس میکنند و نقص که
اعتقادات د هم این است که بمجرد کشف این حرکات

و ساختن این سرو کله و پوشیدن شلوار کون تا د
چسبانیدن زلف جمیع جهات نقصیه را که علمای
تمدنیت در این دولت فهمیده از همه را اصلاح
کردی دار و پرتو رخسار و آن کردار و این گفتار و غمزه
های مصنوعی جمیع عملهای دولت را مبدل بسردر
ساختی دیگر هیچ چه خللی برای ایران نماند ولی بجان
تو بنمک لبت و بغمزه ابرویت و با تفنگ مویت
و بدرخشندگی رویت و بمجوزیت حشمت قسم که
نه آتش خانه انگلیس با پنها نگاه میکند و نه تدابیر روس
و نه اقتدار فرانسه و نه غیرت عثمانی و نه گرسنه چشمی
الوار و اکراد و اتراک و نه زخم قدیم افغان درکمین
که از خارج

و از خارج و داخل همه منتظر فرصتند اللهم اجعل عواقب
الامور خیرا

شوخ گفت بلی کشتی دولت در دریای پولتیک حیران
باعجاز تدبیر و بازوی جلادت تمام کره زمین را در
حلقه تحت استیلای خود احاطه دارد یک دفعه هم
کل قوای خود را جمع نماید و یک شورای اجری
که آتش نقطه قلب شما در این افسرده گان که یکی از
عمله جات این کشتی طوفان زده منم دمبدم دل مسیح
یعنی مستعد قبول هر نوع تعلیمیت بیداریه برای آنکه
استعداد طبیعی علی الله دوام نجوشد چه بگویم که در آن
سر پر شور و شرچه تماشا ها کردم نظرها بسکه خوش اتفاق

بقای دول را محال ساخته اکنون کیان دعوت بقول
در هم برهمت در میان مجمع وحشت انگیز رئیس داروس
را به هم سوار عقل طبیعی را با علم کسبی از من کفایت حالا از
تردید نیستم تا از مختر بربری که دیوان اعلا نام کذاشته‌ایم
چه بروز دهم

شیخ پسره پاک دیوانه شدی هفت چه بکنی من از تو
دارم میترسم هرچه جبر کم کم خوفم زیاد میشود اسم
دیوانه هم با جبر هم با سالوک هم خوش روی با هرزار
هوا خواه چه باید کرد

شوخ خنده که نه جناب شیخ اینها هیچ (سولیزاسیون)
شدن و خلاصه علمیت که در پولتیک نوشته‌اند

من انرا خوب خوانده و میدانم اینها هزار ملیون مسئله
بود ازان علم که حیات شخص دولت اگر گوش بدهی باین
ها است

شیخ تورا بخدا از این علمیت مگو نه تاب شنیدن دارم
نه استعداد فهمیدن اینقدر میدانم که به توپ تر بر
و تفنگ سوزنی خصم نتوان کف ای بارودت انگلیسی
تو چه را سولیزه نیستی چرا نقطه کله مرا بردی چرا
بمن پولتیک زدی من وقت ندارم که با شخص
تو خود را در نقطه مقابلی واقع لب رزم ای بارودت
ببین چشم خمار دارد ای بارودت ببین زلفم تاب دارد
ببین رویم اب دارد ای بارودت اختلاف عهد ما

و تو بود علم حقوق را فراموش کردی ایکوله ببین سینه

سفیدم را ای کلوله ببین روی ملیجم را ای کلوله جبر

عهد شکستی ای توپ چند پوند تو مسئول دولت دافع

خواهی شد ای رساحه صیت چه شد وفا کجا رفت

مگر من تربیت شده نیستم مگر نه بجای سلام بال زدور

منیور میکشم و کلاه برمیداشتم و دست میدادم

مگر نه کونم را لکیسه کرده بودم و با کاغذ تطهیر میکردم

ایا عینک نگذاشته بودم ایا در هوای خوش چتر

در دست نمیگرفتم ایا ایستاده نمیشاشیدم ایا مدام

شرب نمینمودم اخر مگر نه من هم مثل شما از بیجا

اجتناب داشتم و گویا این کله های بعد از دوغ

بد بیعار دل نامه دو نیش
وزن ایران است

غیر

غیر مسموع باشد

شوخ ازجمله علوم تحصیل شده در سنوات عدیده یکی علم

زبان است

شیخ یعنی چه علمی که موضوعش زبان باشد نشنیده ام

مقصود تشریح زبان است یا امراض زبان یا لغات

زبان مقصود چیست

شوخ بلی هموطنان ما در نقطه اسلامیه سالک رشته

وطن پرستی نشده اند پیشرفت ملی را جمهوری

نشناخته غفلت از ورود کشتی دولت هستند در دریای

پرخطر و حال انکه هرگاه این دو پهلوان هم روز

پولتیک دراول درجه که با هم مقابل شده محققاً

شما بدانید از ورود این دو سیل قدرت انسانی
در اول ساعت باروت قادرانه و استعداد تمام
و طرح وسیع عظمت آینده قدرت کوه زمین را
بنوعی فرا خواهد گرفت خوب که بنگاهم می‌بینم
تشخص کشتی پولتیک‌ها در مرکز اول و اول نقطه انقلاب
مستغرق خواهد شد

شیخ عجب ماشاءالله زنجیر کرده تو را خدا چه میگوئی
مرا که در فهم این الفاظ بی ربط گیج کردی میدانم
چه میخواهی بگوئی و دو پهلوان کیستند ولی سؤال
من هنوز بیجواب است
شوخ بلی از بنادر راین تا جنگلهای سبک دنیا
دار

دار بحرین تا صحرای افریقا نقطه نمی‌بینم پرازیت
یکی از این دو سیل پولتیک در تزلزل نباشد بحکم این
دو قانون که در اعلام نامه پولتیک روس که
نص داده است تسخیر اسلامبول و هندوستان است
ملی نیست صد و پنجاه سال است قدم بقدم رو بمقصود
میرود

شیخ یار عجب عشقی باین مزخرفات داری و پشت
سرهم میبافی جواب و سؤال باید با اسم مناسبت
داشته باشد ببرد و کله انگلیس و کلاه ارس و
پالتوی ارمنی سه کاو نوزکردن میان کلام
وقف کردن در وقت نطق و چکمه بهم ساییدن

در هنگام معذرت و سواد مطابق اصل کهنش و چاپک پشت
در رنگ کهنش و دست های لطیف و بروی آراسته و
بموی پیراسته قسم که این تغیرات و تعبیرات توشیح نابغ
کاری نخواهد شد سؤال من هنوز اینست که علم زبان
واین همه باده که میباقی یعنی چه

شوخ اصول این علم زبان که باصطلاح حالیه که داخل
نقطه سویلیزاسیون است یعنی لغه

شیخ لغة در عالم بسیار است لغه هندی لغه چینی لغه
ترکی لغه فارسی لغه عربی لغة روسی لغه فرانسه لغه انگلیسی
وغیره کدام مراد است

شوخ لغه فرانسه

شیخ اولاً چرا حرف رای فرانسه را بطور مخصوص و
با تشدید اداکردی و چمت را وارد نه ساختی این
هم یک کلمه است از کلمات عالم لزوم ندارد در بیان
گفتن این کلمه سر زبان قرص شود تا باء اختصاص این
لغه از میان همه لغات عالم برای چیست در دنیا صد
هزار قسم لغه است و انگهی تعلیم و تعلم نصاری و یهود و
آموختن کتب منسوخه و ترویج آنها معلوم نیست در این
شریعت مطهره تجویز داشته باشد

شوخ مسلمان چطور لغه عربی را میداند نگران لغه
چینی است بمن و توچه که لغه عربی بگوشت چه میگوید

شیخ از برای خدا چه میگوئی آخر من و تو دعوی

اسلام داریم آخر تکالیف که موجب انتظام دنیا و آخرت
است بزبان مبارک عرب است آخر او را که ماموریم بجا
بیاوریم اکثر عربی است

شوخ چطور تکالیف زبان عربی است یعنی چه

شیخ آخر جهل تو نزدیک است ما را بکشد بقول تو کتاب
قانون ما که قرآن باشد عربی است هرچه علم آن زیادتر
گردد با ترویج تر و بیشتر معمول و منظور تر شود کارهای
ما منظم و معظم تر خواهد شد هر وقت مثل امروز علم
آن مهجور شود اینطور مغشوش میمانند و وجود دانش نیز
لازم نیست دستگاه اجرای هم لازم است و بدون
اجرای همانطور است که دیده و می بینیم

شوخ قانون

شوخ قانون باید جمهوری باشد

شیخ مقصود چیست

شوخ میگویم باید عقلا جمع شوند قانون ترتیب دهند
همان کافی است دیگر نماز و روزه و خمس و خمس و زکوه
میخواهد باشد میخواهد نباشد

شیخ وای بر شما که بر تو بیچاره اینطور حقه کرده اند
و با این فریب کام خود را از تو حاصل کرده اند والله
اینطور نیست بالله اینطور نیست تالله اینطور نیست بقول
تو بطلان تعمد اینطور و بجای ما بیون چندم اینطور است

شوخ چطور اینطور نیست

شیخ قانون است که اولاً مصون از خبط و خطا باشد

ثانیاً موجب نظم نشود در آن عالم

شوخ آن سه عالم کدام است

شیخ دنیا و برزخ و آخرت

شوخ باز تقسیم سه آخرت

شیخ پس هم از سر دنیا بود که اسم آخرت را آوردم

میگویم بر فرض که هزار قانون جمیع عقلای مملکت و

عقلای روی زمین عقلهای خود را روی هم بگذارند

برای اینکه از خطا مصون باشند نیستند باز می‌بینند

که چند جای آن میلنگد و طرزها از این راه بخود وارد

آورده‌ایم و انهم تازه منحصر بهمین عالم خواهد بود

و پیدا میشود که نظم ظاهری بهمین عالم اسباب هزار

گونه

گونه خرابی و مغشوش کاری آن در عالم دیگر باشد و

همچنین رعیت شاید در خلوت آن قانون را رعایت

ننماید

شوخ پس راستی چه باید کرد

شیخ باید قانونی یافت که هم نظم این عالم باشد هم

نظم آن دو عالم دیگر هم خطا در آن نشده باشد

و هم مردم از اقتضاً و باطناً رعایت نمایند

شوخ کاشکی چنین قانونی پیدا میشد

شیخ پیدا شده است ازاگذاشته و کورانه دست

باطراف و افسانه‌های لاطائل و حرف‌های یاوه

و خیالات خام و کارهای زشت بار نیا برانداریم

شوخ اخوان کدام است

شیخ هر شریعت که پیغمبران آورده‌اند

شوخ باز رقصید سر شریعت دیر پیغمبر

شیخ شما عجب وحشی از این اسماء دارید خوب اسمش
را عوض میکنم آسمانی بگو نظم الهی بگو

شوخ مگر من بچه‌ام آسمان چیست الله کدام است
آسمان نیست مگر فضای پر از هوا اینها که ستاره
مینامند هریک یک کره است برای خود بیچاره‌ها خنده
الله را لولو ساخته‌اند که وجود آن را فرض
کنند رحمت و مستحق برای او فرض کنند بعد متخلق
بصفات حسنه او بشویم و مصدر سیاسات بشوند

و ما هزار مسئله دیگر پیدا کرده‌ایم که بدون فرض وجود
چنین واجب التعظیمی و مستوجب التعبدی میتوانیم صاحب
اخلاق حسنه بشویم آن وقت رشته دو کانه اصل مقصود
که نقطه اعتقادات و عبادات باشد از ما ساقط خواهد
بود بی خیال باش

شیخ وا شریعتاه وا اسلاماه وا شعوراه وا فکراه
وا تصوراه این خرافات را هزار و سیصد سال
قبل پرسیده‌اند و جواب مسکت داده‌اند تو حالا نغمه را از
سر گرفته مگر ثابت کرده تو را کاشته بودند از ارواح شد
آن اشخاصی که این حکایات را بشما حالی کرده‌اند داخل
انجمن نیست الله ایطور نیست بروزنامه ناشر بسید اعلان

مصری ساکن پاریس قسم که اینطور نیست باقوس کلیسا
و کلیسا لک نکیب و بلکم هفته باز وان زبان چوب و
نرم اخوند کرنش قسم بمجلس نیست بان خال کنار لبت
وان زلف مجعدت وان چشمان سیهت قسم که اینطور
نیست تنها قاضی رفته اید ما فکرهای بسیار در این باب
کرده ایم بملاحظه جنبهٔ حیوانیت بسیار خواهش کرده ایم
کدام اینطور باشد که تو میگوئی چه حکم که اینطور نیست
زیرا بدیهه عقلی میتوان رد جمیع عقول سلیمه چاره ندارد
که برهان را قبول کند و هرکه مردم اصول دین را
از روی تقلید یاد گرفته اند اخر این طور میشود که
پوشیده و فریاد نزده بودند که بابا اصول دین
تقلید

تقلید بردار نیست
شوخ تقلید بردار نیست یعنی چه
شیخ باید زحمت کشید هر یک از مسائل از راه برهان محکم
عقل که وسوسه بردار نباشد درست کرد یعنی خوب فهمید
براهین الهیات بخدا قسم از براهین هندسه محکم تر و خوب
تر است مگر این مردم که میخواهند بر در سلیقه خود درست
کرده اند علم غیر از سلیقه محض است سلیقه من اینست
که سه تا ده تا شود که عدد کاملی است ولی چکنم
که علم و حس حکم میکند که نه تا میشود
شوخ شما را بخدا قسم در این باب ها چیزی گفته اند
دیگری کرده اند محض صحبت مجلس است که اینطور

میفرمایند

شیخ بحسن انصاف بحضرت قانون زبان ملکیان بارواح

ایلیان بجان پروسکی و باحترام خود مسیو ریشال و بسر

تعلیمی فرانسویان قسم و بجان پرتوکبریت و به نیکار

جلوه دادن زیرابروی پشت کلی و بجان زنگ زورکی

و کلاه زرکی و لب های کج سوکند که فکرهای

خوب در اینباب کرده اند و چندین هزار سال و حاصل

آن بحکم عقل سلیم است کتابهای بزرگ کرده اند

و سالها از خدمت استاد تحصیل کرده اند شر باید

علوم بلکه با سعی فراوان و اجتناب از ملاهی بالتوفیق

الهی و در حقیقت اساس جمیع نظم ها و سیاسات تبعیت

درترایم

و شرایع و احکام برانهاست

شوخ شاید در این فکر غلط کرده باشند

شیخ از روی علم میزان صحت و سقم حرکات و ثبت

را خوب میتوان حکم کرد که آن مقدمات و نتایج

صحیح است یا غلط

شوخ مگر برای تصحیح افکار هم علمی وضع شده است

شیخ بلی

شوخ پس بقربان این علم شما را بخدا آن را چه میگویند

شیخ علم منطق

شوخ به سر جناب فخر الدوله و بجان نجم الدوله

و بارواح مسیو ریشال و بمرگ رئیس و بهیکل خان

ناظم و بیک اجودان و باستادی میرزا جعفر خان
در طبخ دمپخت بی روغن و پنیرم ترتیب غذا بدهد اماً
اسم این علم را شنیده بودم رفتم که این علم را
تحصیل کنم رفیقی میگوید من گفتم از مطلب دور افتاد
حرف زبان فرانسه بود

شوخ گفت راستی زبان چه عیب دارد منتهی فخر
شما باین است که عربی میدانید فخر من باینست
که فرانسه میدانم زبان زبان است چه تفاوت
میکند

شیخ نه خیر بحث ز درکه و طبع تو کی شاکه اینطور
نیست از زبان فرانسه هم چندان عاری نیستم

ما

شما در آن زبان سرمو چیزی ندارید اما در مدت
هزار و سیصد سال در زبان عربی علوم چندان بافته‌اند
و اختراع نموده اند که در وقت تعداد آنها زبان
عاجز میشود

شوخ اینها چه فایده دارد

شیخ اولاً در اینها ذهنی که ریاضت بکشد لایق هر
نوع کمال خواهد بود و نمیتوان گفت کسیکه علم نحو
و صرف و معانی بیان عربی را میداند همان مجرد
لغت عربی را میداند در حقیقت یک نوع تربیه
علمی پیدا میکند بخلاف آنهائیکه اینطور محیط افکار
نشده اند و از اوضاع آنها شخص هم هیچ از درجه

عوایست زبی پید میکنند درسابق گفتم در یک نصیحت
این زبان اینست که موجب فهم آیات قرآنیه و قوانین
شرعی میشود که موجب رعایت انتظام عوالم ثلاثه
است

شوخ حالا چه عیب دارد که ما میتوانیم مکتوبات فرنگی
را بخوانیم و شما نمیتوانید

شیخ سهل باشد زبان مختصری چه چیزها بالای چهار تا
لفظ بی فایده گذارده اید اینطور ازمقوله مباهات دم
میزنید صاحب مجلس که گوش بمباحثه طرفین
میداد باینجا که رسید یک دفعه ازروی خوشحالی
حرکت کرده گفت یادم آمد دست کرد از جیب

کرد از

سرداریش پاکتی درآورد که بعد از عمری ما دیگر محتاج
بزبان خارج شدیم این تلگراف را ببینید از کجا
آورده اند یکی از خلفای مدرسه مبارکه دارالفنون که
صاحب صد نشان و سلطنی مواجب و مستمری و رتبه کمتر
بصاحب مجلس نشسته بود گرفت و با فکر زیاد آخر
یک دفعه بخاطر آورد که عینک نزده است ولی
عینک نگاه میکرده است عینک گذاشت افتاد
بمطالعه فکری کرد عینک مخصوص درآورد پاک
کرد به بینی خود سوار کرد بدقت متوجه شد بنا کرد
بعضی حروف گسیخته و کلمات پاره پاره ادا کردن
آخر که این حروف را روی هم ریخته و ترکیب کرده

مقصر ساخت این اراده را بسمع حضار که در کمال
انتظار مطلب بودند رسانید بچه مظنم میرسد که
اینشخص چند رشته در اول نقطه خط انگریزی واقع
شده باشد که قدرت انسانی بلااختیار در مرکز
توقف واقع میشود صاحب مجلس که تمام حواسش را
برای فهم مضمون تلگراف جمع کرده بود گفت
سرکار خان درست حالیم نشد یکطور بفرمایید
که حالی بنده شود سرکار خان این نطق را فرمود
در زاویه هر عسکری زبان هندسی وجه مقرر دارد
که دائم برنج ما را با طلاهای کاغذی مبدل میشود برای
یک ذرع خارای چارخشتی کلمجه دار پنبه میدهند
دولت

پوست سنگ های مرغوب زمین را بوزن نقره میخرند
و یک خروار پنبه بیک مشت گل در ازدستان عوض
مینمایند اینست یکی از وزرای مشهور فرانسه نیکو بدیده میبینید
عرصه هیئت اوزای جدال عقلی و عسکری که از سر
حد چین تا بدریای سفید میان دو طایفه مدعی توصیف
دولت انگلیس بجهة حمله کوه الکن روس که از قطره
عالم تا بسواحل همه جا سکام رزم را ساز کرده است
صاحب مجلس که صاحب تلگراف بود با کمال تحیر
و دوران حدقه گفت سرکار خان بنده را با
وزرای مشهور فرانسه چه سر و کار است من با این
اسم نقط فروش بچه جهة و بچه ملاحظه باید طرف

صحبت وزرای مشهور فرانسه شوم و آنگهی خوب
نفهمیدم به بنده چه فرموده است حال تکلیف چه
چیز است سرکار خان بازبان نطق گوهرفشان
صدف گوش ها را پر از جواهر قیمتی فرمودند یکی
از معلمین معروف پولتیک میگوید شخص دولت
انگلیس دولت ایران را بحسن سلوک و بوعده
های رنگین اسباب پولتیک خود ساخت اما همین
که بواسطه عزل زمان شاه از سمت افغان آسوده گی
حاصل آمد دیگر در بند دولت ایران نشد در
این بین دولت ایران با ناپلیون مراوده پیدا
کرد و همینکه فرانسه ها پا بخاک ایران گذاشتند
میل

میل و محبت انگلیس ها با ایران باز بکمال شدت پیدا
شد و ماموریت فرانسه ها انگلیس ها را بطوری مضطرب
کرد که عوض یک سفیر دو سفیر علیحده بمامور ایران
کردند اولیای دولت ایران بی آنکه از مقاصد
طرفین اطلاعی داشته باشند همین که صدای پول
انگلیس را شنیدند مامورین ناپلیون را سراسیمه از
ایران بیرون کردند و بواسطه این حمق بود که کشتی
پولتیک ایران را صد سال عقب انداخت صاحب
خانه با تواضع تمام گفت عجب این است که مطلب
حالی من نشود هرگاه در حضر سفیر بودید منتی بر
من میگذاشتید سرکار خان فرمود ناپلیون بعد از

سفر مصر سفر هند را فراموش نکرده او قاسکه و تول
اول بود طرح این سفر را با امپراطور پال پدر اسکندر
اول بمیان آورده است که یکی از علمای انگلیس در عالم
اضطراب فریاد میکند بر خیزید ای وزرای انگلیس
وای وکلای دولت وای اولیاء پولتیک
ای صاحبان تمیز بر خیزید بلا درنگ که فرصت
بغایت تنگ و دقیقه آخرین نزدیک است مدعی
روس تشنه است صاحب مجلس گفت لا حول و لا
قوة الا بالله مقصود من اینست که بدانم این تلگراف
را که فراشش یک قران از بنده گرفته با بنده
چه میگوید از اینها هیچ چیز حالی بنده نمیشود سرکار

خان فرمود که شما دور از نقطه مرکزیه ممالک هستید
که از لغات (سیویلیزاسیون) بهره یاب نیستید
من جواب شما را در اول نطقی که درین مجلس وطن
پرستان کردم گفتم صاحب خانه گفت آن چه بود
سرکار خان فرمود گفتم انخط انگلیسی است من
ربط درستی از آن خط ندارم صاحب خانه با توانائی
روسای این حصار مجلس کرده گفت شما دیگران
میتوانید بخوانید شوخی دیگر که زلف های دم اردکی
و دستمال گردن بنفش و دستکش زرد و سر آستین
سرداری سرخ داشت گرفت و بعد از امتحان نظر
و تشریح اجزای دو سه کلمه بعد از آن که بهم انداخت

این شد که باید خط روسی باشد بدلیل اینکه (آش)
و (اف) و (ایگرک) را بطرزی دیگر نوشته است
معلوم شد که سواد این خان بهتر از دیگران است تلگراف
را بدست دیگری داد او هم گرفت و بنا کرد در اول
نظر با کمال سرعت بخواندن که خیر خط فرنسه است
و خیلی سهل نوشته است اسمعیل بیک تفنگ را گرفته
بده خدمت سیف السلطنه صاحب خانه با کمال
وحشت و حیرت گفت بحق هر چه سقط فروش است
قسم داد بروح میزان و ترازو و دکان و تخته
و قفسه فروشی که دیروز بدر دکان زده ام هرگز من
این اسمها را و این مطلب ها را نشنیده ام شوخی دیگر
گرفت

گرفت قدری تأمل کرد آخر کتاب کوچک خوش خطی
از جیب در آورد و بآن مراجعه کرده و بعد از تطبیق آن سطور
خواند آقا ملا حسین را و العیاذ خود را بغربت کلکته متری
خوب پیدا شده است بار وحشت صاحب خانه
افزوده حالتی نزدیک بالیخولیا پیدا کرد و بقسمهای
مغلظه حالی کرد که من باین لفظ ها هیچ آشنائی ندارم
لهذا شوخ دیگر با کمال عجله گرفت و گفت اینها اگر
چه استاد زبان هستند ولی چون شغل پیدا کرده ام
و مشخص شده اند قدری تارک گشته اند ولی من بعد
استادم و در مجلس درس در تخته اول می نشینم و
هیچ کس شریک من نیست و خواندن حق من است

و اینقدر وقت دارم که برای شما که اول دوست
و هموطن شخص من هستید این تلگراف را بخوانم و کاغذ
را گرفته و بعد از فکرهای زیاد که خستگی آن بهمه سرایت
کرد گفت این تلگراف نمره هفتاد و پنجم است صاحب
خانه بیچاره گفت هر نمره که میخواهد باشد این تلگراف
چیش را بخورد مطلبش چیست شوخ فوراً قسم بدادی
ابی در آورد و مثل برق برتپ هاکت بعد اب
دهن جان فدای خود نوشت و بعد بلند شمرده خواند
که میگوید فلان آقای نقط فردوش اسلامبول متصل دقیقه
بورنیکان رفته بود در صحرای کرکان و سواحل جیحون
صف آرائی انتزاع دولت اسپار و بعد تک معتقد است

همه

همه تصدیق دادند محققاً همین است که سرکار شاهزاده
تصدیق داده و قرائت کردند شبهه ندارد صاحب
خانه گفت ربط این کلمات چه چیز است من که چیزی
نمی فهمم نواب والا فرمودند ربط آن منوط به دو کلمه است
که آن دو کلمه دیگر را حالا نمیتوانم بخوانم رفیق میگوید من
خیلی نزدیک بصاحب خانه نشسته بودم دیدم بیچاره
متغیر شده زیر لب گفت تف بگور پدر هر چه میمون
باب است این چه زبان است این چه بازی است هر
ساعت درمیاورند تنه تان زیر گل برود که نجابت
را برده و اخرت و چند سال عمر و سعی زیاد همه را
هدر داده بیمه اش چاچول بازی بود آن جای من

که بخورید الهی زهرمار بشود من بخیالم شما ملا هستید اوردم

که با این شیخ صحبت بدارید و این تلگراف بس هم در ضمن

خوانده شود در صورتیکه این را نمیتوانید بخوانید در

جواب یک اخوند مفلوک چیزی که شاگرد یکی از ملاها

نمیتواند بشود دنبال خود امیایند پس چه فایده بر وجود

شما مترتب است نمک شاه حرام باشد

شیخ متوجه شوخ اخری شد و گفت دیگر از علوم

خود شما را بار مشغول باشم بهتر از بیکاریست

شوخ یکی ژئولوژیست

شیخ اگر بدانم کدام علم مقصود است و موضوع این

ژئولژی که میگوئی چیست شاید متعلق بان صحبت دارم



وازشما چیزی بیاموزم

شوخ شما عوام الناس ها را با این علم های بزرگ چه

خوب است همان حیض و نفاس را گفتگو بکنید

شیخ این چه اشتباهی است گریبان گیر شما شده است

ما از هر مقوله علم داریم این حیض و نفاس که بزبان

شما افتاده است یکی از فروع علم شریعت است

و با وجود آن طور تخطئه ذهن کج تو هنوز از شأن آن

علم چیزی کاهیده نشده و نخواهد شد

شوخ اقای شیخ شما بروید مخرج عین را درست کنید

شما را با آن علم های نفیس چکار است

شیخ اولاً باز رفتی سر عین اما من هیچ متعرض

تکرار سین نوشتم و حال آنکه در هر کلمه از زبان بوزینه
ها که برایش غش میکنی فاء و سین را بطور خاص تکرار
میاری و نفس فس و فس میبافی ثانیاً عجب این است
که شما خود را با تربیت و بارای میدانید من چه میفهمم
معنی این لفظ که گفتی چه بود بحکم انسانیت حق تخطئه برای
شوخ ژئولوژی علمیست که جمیع عوضات کره این
زمین را و کیفیات ایجاد آنرا از اول تا آخر بیان میکند
شیخ ملکه علم طبقات الارض را میگوئی
شوخ بلی مگر چطور
شیخ من چندی عمر عزیز را صرف چند نسخه که در
این فن بی حاصل که در عربی و ترکی نوشته اند کرده‌ام

این

این اوقات هم یکی از مهمل کاران که دلش میخواهد بزور
دانستن ترکی در سلک علماء و مصنفین ملک بتواند کتابی
جفنگ در آن باب نوشته است از آن من البته از بدو الی
الختم دیده‌ام وقتیکه این کتاب را دیدم دانستم که عمر
چندان بد کاری نکرد که کتاب های زیاد اعاظم را
جمع آورده و آتش زد
شوخ چطور
شیخ زیرا که مایه تضییع و هدر دادن اشخاص است
که میل بمطالعه کتب و تحصیل علم دارند چون در عنوان
آن نگاه میکنند می‌پسندند بشیوه کتاب هائی که
در علوم نوشته‌اند مقدمه و دیباچه و مقاله و ابواب

وفضول دارد بیچاره گول میخورد که شاید این هم علمی باشد
بعد از آتش زدن عمر چند مدت خود رسیدند غیر از
موهوماتی چند چیزی در خاطر ندارد

شوخ موهومات چرا

شیخ خلاصه این علم است که زمین آتشی که اجنه بود
کم کم خاک شده هنوز در قعرش آن حرارت باقیست
وقبل از حضرت آدم طوفانی شد یکی نیست بگوید برادر
خیال باف این چه اقرار است و چه خیال بازیست و
حدث وارگون است بمحض اینکه حرارتی در چاه‌ها
دیده میشود فوراً باید حرارت مرکزیه قائل شویم
این چه احتمالی است که میدهی و باید آدم چه قدر

احمق

احمق تشریف داشته باشد و قطع با تخیلات حاضر
کرده قسم بخورد همینطور است که خواب دیده‌ام
و بردارد برایش هزار خیال دیگر تراشد و در صورت
علمیه ابراز بدهد و با این دست آویز داخل علمای صاحب
اختراع خود را بشمارد و از آرزوی دانشمند شدن
بی زحمت تحصیل بصورت آن درآید

شوخ برو مرد عقلت را عوض کن شما را بخدا قسم
این هم خواب شد که دیده‌اند و بگویند بحق
حضرت عباس قبل از حضرت طوفانی شده است

شیخ بچه دلیل

شوخ بدلیل اینکه در تربه‌ها و در سر کوه‌ها صدف

پیدا کرده ایم

شیخ شاید برد که این صدف ریزه ها در طوفان

بعد از حضرت ادم پیدا شده است

شوخ در باب عاج چه میگوئید

شیخ شاید این استخوان فیل که از زیر زمین تبرسلاً

مثلا در میاید برای این باشد که طوفان انها را

اورده است حالا باید قسم بخوریم که اینطور است

و قطع پیدا بکنیم

شوخ سنگهارا دیده ایم که در فضا و مکان خود

منفصل شده گاه از جبال هم جنس خود دورتر

یافت میشوند

شیخ بدین جهة باید قبول کرد که قبل از ادم ابو البشر

طوفانی شده است و یقین باین توهم بکنیم و بگوئیم

بجی (موسیو ودیه) که بهمینطور شده است و ان

وقت اصطلاحات اهل بافیم از قبیل حجاره صالحه

حرارت مرکزیه قوه گریزان از مرکز دفاین صدمه

نباتات متحجره جمادات منبته

شوخ چه میفرمائید جناب اقا اینطور هم نیست

حکمای کبود چشم در اینباب چه فهار زده اند چطور

میشود قبول کرد حال انکه (نیوتن) معلم و موسیو

(کپلر) که انوار بلادت را محیط دار تلامذه

حکیم (سلسی سنبول) است که مدرس مدرسه

پولیتیک است گفته اند پس معلوم شد باین برهان
که زمین از ستاره دنباله دار لگد خورده و غرق
شده است پس دین اسلام باطل است

شیخ هر قدر کره زمین لگد بخورد و هر قدر بنده
هم این اسمها را ندانم باز نقص بدین نیاید که الفاظ مجعوله
دانشمند چند نفر حکیم های کامل هرگز خیال بی
معنی شما جری نخواهد گردید در عالم هر چه سنبلا
سنبولت جمع ادریه از خیالات شما مضحک و
نامفهوم خواهد ماند این شیخ ددلال دختهٔ اهل
کمال وشمردن موسیوها وسوموهات را بجای
یقینیات هرگز نه یاجوج و ماجوج ومانع از
وگذارد

حرکات دول بمه کوشش نخواهد شد بلکه از نتیجه که در
پس خود قرار دادی با آن وضع حرکت سریعتر هر ساعت
منظم تر و مهیاتر خواهند شد خوب یکی دیگر از
علوم خود را شمار

شوخ یکی علم دیپلوماسی است

شیخ آن چه علمی است ترجمه آن را بگو که علی العلم ما
افزوده نمائی

شوخ (دیپلوماسی) عبارت از علم سیاسات
خارجیه دولیه است

شیخ واضحتر بفرمائید

شوخ یعنی علم دربارهٔ دول خارجی

شیخ چه میگوئی

شوخ دانسته همین است

شیخ قدری در مسائل ان بیان فرما

شوخ خلاصه ان این است که وزیر دول خارجه تا
نجیب و محترم باشد دول خارجه را قبول کند ان
روزیکه وزیر میشود وزیر مختارها و سفیرها باید
دیدن داد باید با انها صحبت بکند بعد بازدید برود
اگر خیلی متشخص هستند زودتر برود وزیر دول خارجه
باید کاغذها را نمره بگذارد و عهدنامه ها را مطلع
مطلع باشد تا از روی ان حکم بکند سفرائی که مأمور
میکند باید خرجی بدهد انها ان شهرها را باید خود

بلد

بلد باشند باید همراه ببرند و باید بکارها برسند هر
وقت معزول شدند ان عزل را قبول کنند و مأمور
های مرتب داشته باشند و باید بدانند چه میکنند
و در این علم بیان میشود که دول تازه از کی وزیر
دول خارجه در انها پیدا شده است و در این علم
شرح این اسامی مذکور میشود

(لورد رسل) وزیر دول خارجه انگلیس

(کنت کاوور) اسم شخصی است که وقتی وزیر دول
خارجه ایتالیا بود

(ژنرال دولا رته) اسم یکی از مأمورین دولت ا

و همچنین (کنت بوزر) و (موسیو سوله) و (دوری)

اسم بعضی سفرای خارجه است شما بخیالتان علم همان
منحصر بصرف رنده و عمر است

شیخ وا بصیرتاه وا فهماه این هم علم شد این اسم
محتاج بدرس و تدریس و تألیف و تصنیف است از
این قرار باید بقالی و خبازی و بزازی و درزازی و لبو
فروشی هم علم باشند

شوخ نه خیر همچین نیست این علم که بنده اسم بردم
کتاب دارد ابواب دارد فصول دارد این خلاصه
اش بود که بنده از کمال تسلط در این علم عرض کردم
شاید فرنگیان سه سال بخوانند و باز هم درست
نمی فهمند

شیخ اولاً اینکه من کور نیستم که این از مقوله علم است
حرفم در این است که زحمت تحصیل نمیخواهد زیرا که بیری
فروش را وزیر دول خارجه میکنند نه توتون باب را
سفیر کبیر و نه فعله را وزیر مختار که اینها را صبح تا
محققاً هر طفلی که دو روز در دستگاه وزارت خارجه
مراوده کند بالبداهه این علم برایش حاصل میشود احتیاج
بتجربه و تحصیل ندارد و هرگاه قورباغه فروش فرنگی محض
دلخوشی خود کتابی بنویسد در آن چند قسم قورباغه را
بیان کند و بگوید چطور باید کرد که قورباغه خورده
شود چه قسم باید پرورش کرد اینست چگونه و باید کرد
دار کدام کوچه رفت و چه حیله ها در فروختن

کرده نشوند و فروغ برای آن قرار بدهد در هیچ نقطه
و پنجاه باب و پانصد فصل جدولها بکشد و تشریح جنگ
را در ضمن متعرض شود یقین دارم که فلان آقای ایرانی
که چند روز در شاگردی حکیمه دوزی در پاریس بوده است
انرا فارسی نموده با تصدیق های هم کاران و اسم
در دانش و تشکر از چند نفر الواط در پشت آن کتاب
بچاپ رسانیده و جلد قشنگ و کاغذ خوش رنگی
برای آن معین کرده میفرستد برای دولت و در
عوض نشان برگ خرما و لقب دکتری را با شرف
راء همه صاحب خواهد بود آن وقت کور بشوند
بیچاره اطفال مسلمین در معلم خانه آن مهملها را

هزار سال بخوانند و نفهمند ای مردم بیچاره فریب مخورید
با هوش باشید که غول بیابان شما را فریب ندهد علمی
که شنیده اید شرف انسان است این مزخرفات نیست
من حکیم اول لبو فروشی که در کوچه جا جا بیست دکان
واگر داشتید چه بود از این چه فخریه حاصل میشود یا اینکه
هفتصد سال قبل از این در فلان جنگل یکی در دامان فلان
ما دام نشسته بمحض شنیدن این قصه چرا باید حضرات
تربیت شدگان ایران که هر یک دعوی عقل دارند
جمع شده کتابها بنویسند و سالها با هم نفاق کنند
این بگوید یک نر بود در وقت بول ریشش قطب
جنوبی بوده آن بگوید شمالی بگوئی بمن چه میگوئید

بلی علم شما منحصر بضرب زید بضرب ضرباً ضرور است
شما بو بیژه نیستید شما (دیپلوماتیکی) تعریف
ندارید شما از فلان مکتب خانه بودنتان ندارم
شرح این ماجرا باشد تا وقت دیگر بار از علوم
خود بشمار

شوخ از بدو حال تا امروز همه را من در معلم خانه با
ترتیب دیده ام و بچندین ملاحظه بطوری اسباب
فراهم آمد که بر جمیع متقبلین تقدم شدم آنچه جمیع
شاگردان هر یک در سالها بالانفراده تحصیل نکرده
من یک نفر در این چند سال بار یاضت تمام
حاصل کرده ام درینصورت اگر بخواهید در اول مجلس

درهمین

درهمین نقطه همه را تعداد کنم شاید وقت گنجایش اورا
نداشته باشد

شیخ بجو اجمال بعضی را بشمار ضرر ندارد خیال کن
تلگراف را میخوانی

شوخ حالا که اصرار دارید یکی علم جمع است یکی علم
تفریق دیگر علم تضعیف دیگر علم تنصیف دیگر علم
ضرب دیگر علم جذر دیگر علم جبر و مقابله دیگر علم
ساحت دیگر علم حفر قنوات دیگر علم تناسب ترکیب
دیگر علم کسور دیگر علم اربعه متناسبه دیگر علم ربح
دیگر علم تنزیل دیگر علم کعب دیگر علم کسور متشابه دیگر
علم کسور بسیط دیگر علم خطائین دیگر علم اختلاط دیگر علم امتزاج

دیگر علم نفع در نفع دیگر علم تقسیم بنسبت دیگر علم ساحت
مثلث دیگر علم ساحت مربع دیگر علم ساحت کثیر الاضلاع
دیگر علم ساحت دائره دیگر علم ساحت ذوذنقه دیگر
علم مربع مستطیل دیگر علم جغرافیا خلاصه این قبیل علوم
بسیار خوانده ام انها بکار شما نیاید و در مدرسه شما
نیست و در ورق معلم خانه است و در بابی علم کرنوحی
است

شیخ خندان خندان پرسید این همه علوم را چند وقت
خوانده

شوخ هشت سال

شیخ صدا را بخنده بلند نمود گفت همه این علوم

جدیده شما را یک کتاب چهار ورقی کرده ام موسوم
بخلاصه الحساب در عوض سال ها ماه رمضان و ایام
تعطیل به انها میپردازیم

شوخ میدان دستش امد خری کرد خود در مقابل شیخ
واقع ساخت و گفت جناب اقا اولاً باور ندارم
که این علم ها پیش شما یافت بشود ثانیاً چرا
که ما با کمال زحمت در هشت سال و ده سال هیچ اسم
شما چگونه در یک ماه میتوانید بخوانید هرگز ممکن
نیست ثالثاً این علوم تازه اختراع شده است بوی
ان بمشام شما رسیده است و در غیر معلم خانها محالست
یافت شود

شیخ مقصود من که جدل نیست بیان واقع است و میخواستم
ثابت کنم از فلان آخوندهائی بهتر که این علم‌ها را
میدانند این جزئی تفاوت هم بین متعلم هشت ساله
و متعلم یک ماهه قابل این همه طمطراق نیست

شوخ در این سخنان شنید شکیب را بکلی از دست داده
آتش غضب را مشتعل ساخته با چشم سرخ و جائیدن
کلمات چند درشت‌تر در حرف فاء و سین نامفهوم بود
قلم مدادی بلند کرده در حینی که موازی مقعدش بود
برکشید و بهش زد بر پاره کاغذی دو سطر نوشت
و بسم الله شماکی از آنهائی هستید که دارای العلوم
میباشید اگر این را از بن تقریر کردید در همین نقطه

اول

اول نطقی که میکنم تصدیق شما خواهد بود

شیخ فرمود من ده سال قبل با عدم تشویق نزد یک آخوند
مازندرانی یک ماه ریاضیات از این علوم خواندم از کمال
تنگ دستی دنبال کار دیگر را گرفتم تا بحال مراجعه دست
نداده است

شوخ بخیالش مقصود شیخ طفره است بنای لجاج و اصرار
را گذاشت

شیخ ناچار شد و فرمود پس تو هم تقریر بکن ببینیم
کدام یک زودتر از عمل فارغ میشوم

شوخ مداد را نزدیک دهن برد که در همان ساعت
شیخ نوشته نشده را مصحح ساخته بجای خود در باشد

و یک دسته از زلفش جدا شده افتاد بروی چشمش بارقت
انها را بجای خود نصب کند که یک مرتبه سر آستینش افتاد
اتفاقاً گیر کرد و پاره کرد بلیون و بلیول و در پلیون را که گل
که یک دفعه شلوارش از سر زانو شکافت بالاخره بعد
از آنکه شوخ دل خود را از اذیت شیخ خنک کند در نقش
را که ناخن میزد ترتیب دهد که شیخ میتواند کاغذ را
بدستش داد که میدان تحفه و تصحیح را برای جوان
سویئیزه ایران وسیع و خالی ساخت
شوخ چون دید آقا شیخ کار خود را صورت داد در
پیش حضار مثل برگ گل سرخ شده این کلام را
ادا کرد از ته دل تشکر میکنم شما را و در این نقطه تصدیق
میدهم

میدهم که شما اول مخاطب هستید و از این اتفاق‌ها که
مانع من شد این قدر وقت میخواهم که از جانب
شما معذرت بخواهم
شیخ تبسمی نموده و گفت اینها سهل است از علومیکه
تحصیل کرده بیان کن
شوخ یکی علم جغرافیاست
شیخ آن چه علم است از مسائل آن چیزی بگوئید
وقت بگذرانیم
شوخ تمام زمین را چهار قسمت کرده‌اند و بعضی پنج قسمت
اقیانوس را نیز علاوه نموده‌اند از آن جمله در محیط غربی
که اتلانتیک باشد دو جزیره است یکی بریتانی

اعظم است ملک انگلیس مشهور بانگلیس و دویم جزیره ایرلند
اراذل و بی معرفت و وحشی بودند حال ولایت خوبی است
از دولت انگلیس بواسطه کشتی قمه و صنعت ریسمانی و ابریشمی
و پشمی و آهن و فولاد و اسباب خرازی و نفت خوش
و شرب و جواهر و ظروف بلور و زین و یراق
چینی و اسباب تجاری و خراطی و ذغال سنگ و
روغن نهنگ باطراف میبرند و چیزهای نفیس
زر میگردانند جمعیت کل بریتانیه چهل و پنج کرور و
پانصد هزار و هفتصد و پنجاه و یک نفر است پای
تختش شهر لندن است که اعظم شهرهای عالم
و بیش از سیح بوده است جمعیتش یک کرور و سیصد هزار
نفر است

نفر است شانزده هزارش گدا و سائل صد و پانزده
هزار نفرش دزد و سه هزار نفرش شریک اینها و
سی هزار فاحشه و بیست هزار بی خانه و منزل که هرگز
یومیه ندارند ولی از طرف دیگر لندن دویم شهر کره
محسوب میشود چونکه پاریس از حیثیت علوم و صنایع
اول شهر عالم محسوب میشود و اکنون یک کرور و پانزده
هزار و شصت و یکنفر جمعیت دارد و (موسیو ایفل) برجی
ساخته است در کنار رود سن که سیصد و هشتاد
ذرع ارتفاع دارد آن را بطبقات مختلفه قسمت کرده اند
و طبقه اول منزل منجمین و رصدین است و هر کس بخواهد
میتواند آنجا تماشا رود هم پله دارد و هم با اسباب

میتوان صعود نمود خیابان (شانزلیزه) بهترین
خیابان ها است و میدان های (شان دو مارس)
بهترین میدانهای شهر های کره است و (داکس
پورسیول) اخوی در نزدیک این میدان دو قوع
باغ و عمارتی که ابراهیان در انجا ساخته اند
پنج هزار تومان تمام کرده فلان مهمان خانه بهترین
مهمان خانها است در فلان مهمان خانه غذا ارزان است
فلان کوچه خوب سنگ فرش شده است مجسمه فلان
میدان بسیار قشنگ است فلان شغیر در فلان محله
فلان کوچه منزل دارد در فن میگوید چندان بهره‌ای
ندانه در درس دیکی دنیا و انگلیس والمان و اتقا
و ایتالیا

و ایتالیا را شمرده بطوری بیان نمود که گویا هزار سال است
در هر یک مسکن داشته از این کوچه بان کوچه رفت و آمد داشته
پشت بام بان پشت بام جست و از این پته بان پته کرده
که حضار مجلس ملول شدند و گفتند سرکار خان عمر مارا
کاهیدی بس است

شرح این ممالک و ممالک است مراة البلدان
و معجم و عرب البلدان بعض از کتاب هائی هستند که
در این فن کم حاصل نوشته اند از این علم محلی کاملا
وان را یک هفته خوب میتوان دید و با لقه تطابق
کرد علمیکه انسان بان مباهات میتواند بکند اینها
نیست زیراکه دائم در معرض تغیر و تبدل است

جمعیت لندن حالا بیشتر از سی سال پیش است این
حساب یکقرن قبل است تا بحال تغییر یافته علم تجربیات
مزیتش این است که بقصد تغییر مییابد و آن علم مبدل
بجهل میشود بگو دیگر چه علم آموخته
شوخ یکی علم تاریخ است که علمی است بزرگ و
از طایفه بنی الاصفر کنایه از آنها است که از دویست و
شصت و هشت آغاز حکومت آنها بوده و تا صد و بیست
و یک سال بعد بت پرست بودند در سیصد و هشتاد و
نه مذهب عیسوی را ولیه پسر بزرگ آنها از کرلک
یعنی توران اورد تا بالاخره در هزار و سی و سه
سلطنت لیلسه الکاندرا دلیج رسید درضمن افسانه
؛ گفته

؛ گفت بخیال اینکه افاده تازه میکند
شیخ گفت آقا علم تاریخ فوائد از او دارد اول روضة الصفا
خوب جمع کرده است ولی با این همه علمی است مسموع
کمالی چندان در نفس انسانی از آن پیدا نمیشود بلکه بعض
از مردم مدقق معتقدند این که قصه و تاریخ اسباب
تضییع وقت است اشتغال بآنرا حرام شمرده اند چرا
که وقوع این امور عمرهای سابقین را تلف کرده
بس است دیگر لازم نکرده از بیان و تقریر و شمردن
و تفصیل مزخرفات عمر لاحقین را باطل و هدر کردن
و عجب این است که علم جغرافیا و تاریخ توامان طرف
گره قطار و این سمت گلگته قسم خورده است مدام

نگذارد و کتابی را که این شاهزاده مفید در خسروان

ایران نوشت ببین که دیگر هیچ کس اعتنا نکرد و این

دلخوشی داشت که برای تعلیم خانه میفرستم دو دلرا که

یک کتاب ناسخ التواریخ مثلا در فن تاریخ شخص را

کافی است و همان مورخ میشود بی فکر و اعمال

نظر ولی ما باید بدانیم که صفات واجب الوجود

عین ذات است بر ذات یا امر نسبی مقتضی بهر از

ضد است یا نیست و یعنی این قول خدا در نوش

چیست هزار کتاب لازم است واز فکر دریافت

جانها لب میرسد این است که هزار مورخ بقدر

یک نصفه مجتهد یا یک نصفه حکیم یا یک طلبه اصولی

هنر ندارد

شوخ دیگر همه تصدیق کردند بخود بچه خواست حرفی

بیان حرف بیاورد گفت ای راستی این ادعات

ادعائی که در روزنامههای فرنگستان نوشته اند

که اسباب حیرت انها و ما شده است یکی باتش

روشن بوده است ثانی اینکه یک شخص بد شده است

در اروپا که چند کلمه میخواند دیگی حاضر کرده

با ریسمان چند جای از آن می بندد فوراً در دست بعض

ها چاق میشود

شیخ باتش روشن میشود با ذکر مرثیه امام حسین

که از قدیم مشهور است و اما قصهٔ دیگ بستن آن

دچار شدن دردسر انهم پیش اهل ایران مشهور است

ازاز لزله بندی میگویند من خودم هم ارثی دارم

دعا میخوانم و می بندم از این مطلب میمون باب ها

خیلی تعجب کردند

شوخ بلی علمیکه نقل دارد ما کامل کرده ایم طب است

پیغمبر هم فرموده است العلم علمان

شیخ از حضرت رسول ثقات چنین حدیثی نقل کرده اند

بتصریح شیخ بهائی از مجعولات است ولکن شنیده ام از این

از قسمت علمی شما محو دیده و در همان نصف عملی

اگر دست درازی کرده باشید

شوخ ما هم کلیات داریم قواعد الامراض دیگر

تشکیل

تشخیص فرنگی را ندیده اید

شیخ ارواح سه اش انها بعض بدیهیات اولیه است

مثل الکل اکثر من الجزء و بعض اصول موضوعه و بعض

علوم متعارفه هنوز مردکه اجزاء را نمیداند حیث

چه میداند کلیات چه رنگ است .

شوخ طب ما که از طب شما اکمل است در اینجا نی

نیست

شیخ بچه بابان

شوخ در فرانسه استخوان را (میکواس) و مغز

(موول) و غضروف (کارتیلاژ) و رباط

(لیگامان) میگویند چون این مقدمات ثابت شد

پس میگوییم جلید مرکب است از سه طبقه اول جلید حقیقی که
بفرانسه (پود بلانین کرنیوم) گویند دیگر غشاء ثانوی
که (کرپاپلو) که (بلاتین رنه سوکونوم) است دیگر
بشره کرابل درست که در (لاتن اپیدرمیس) است
پس محقق شد که طب ما اکمل است

شیخ از کجا ثابت شد ازین بیان تو غیر از جلید لغت
چیزی دیگر دستگیرم نشد

شوخ معلوم است اینها علم دقیق است شما سر در نیاورید
عدسی بلورین کریستالین در غشاء (کپسول کریستالین)
با رطوبتی که موسیو مرکانی در عهد تمی اتمال یافته
موسوم بلیکرد مرکانی معلم نورلیوس نام گفته است
که ان

که ان غلاف است هرگز بوعلی شما تا هزار سال دیگر
هم این معانی دقیقه را نمیتواند ادراک بکند

شیخ عجب رجوی میخوانی خدا رحم کرده است که من
عامی نیستم عدسی بلورین و کریستالین نیست مگر
همان جلیدیه که پیش جدی مجهول نیست اسم غشای
ان را که کپسول کریستالین گفتی کپسول با نون تصحیف است
نقطه اش را کاتب اشتباهاً بالا گذارده است بعد از
این کپسول کریستالین نحو ان یعنی ظرف جلیدیه به لفظ
معرفی نیست باید این تجربه در عالم لفاظی جاید تو
بتود مثل این ترکیبات امع اما اینکه فلان حکیم
کال در تجربه حیوانی برایش جلیدیه رطوبتی یافت شده

دست نه اش در دکمند به رطوبت و سخت پرده

چشم زخمی است شاه عباسی موسیو زیر بار گفته است

ان رطوبت شفاف است الحق اگر می گفت این

معنی خانص را در عالم کسی نمی فهمید

شوخ تشریح را قبول نداری

شیخ تشریح هم مسئله ایست قدیم هیچ تازگی ندارد

مگر بعضی جزئیات که انهم در معالجه دخیل نیست

و در این مدت هزار میخواستی ان قدرها هم

بر تشریحی که در قانون است علاوه نشود اینکه علم

نظری نیست که چندان زحمت و توفیق استعداد

بخواهد

شوخ چه نظری نیست از اول تا اخر انسان میبیند

و بچشم می بینیم

شیخ معلوم شد تو هنوز معنی نظری را درست نفهمیده

خیال میکنی نظری انست که بچشم دیده نشود و مدرک تو

هم انست که هر چه با ذره بین و دوربین یا بال حکمت

دیدی ان ثابت است و همان علم است و شماها

را از قدیم در مثل گفته اند که عقلش بچشمش است شنیده

بودیم اما حالا می بینیم

شوخ چرا از مسئله بنده را برت میفرمائید در حق

اسکلاتیون چه میفرمائید مگر ان علم هم نیست

شیخ حالا عقلت از چشمت امد بگوشت اینها علم

چندان شریف نیست هرکس دستش را جمع کرده
بگوشش بگذارد صدای دور و آهسته را خوب میشنود
و این را هر طفل میداند و اینکه اعضای انسان بخصوص
معده و سینه آوازی دارد این رسم مخصوص است این
مطلب را که تلطیف و تحسین کنند اسمش را اسکلتاسیون
گذارده اند حاصل میشود که بتوسط جامع الصوت
و ناقل الصوت و لوله های صوتی بدانند این عضو
صوت حالش حالت صحت را دارد یا صوت حالت
مرض را

شوخ علم جوهرکشی هم مخصوص است و هم علم
بزرگی است دیگر ثابت شد اهمیت ما

شیخ عمر

شیخ عمر جوهرکشی و گلاب گیری و قرع و انبیق
از قدیم بوده است نهایت اینکه حال این صنعت
مثل سایر صنایع خوبتر شده است ولی چندان
چیزی از استعمال جوهریات ندیدیم برای اینکه
انسان جایز الخطا است خواه طبیب ایرانی خواه
فرانسه و جوهریات باصطلاح طبی بدرجه سمیت
رسیده اند بمجرد خطای طبیب مریض بیچاره در
معرض هلاکت است بخلاف دواهای ایرانی که
اگر یک ماه علی الاتصال خطا در دستورالعمل آن
بشود باز تدارک آن ممکن است

شوخ پس چرا هرکس دور و نزدیک کوجه بالش را

قدم زد با ایران که میاید مالک الرقاب میشود
رئیس مریضخانه میشود دکتر میشود صاحب اصطبل و
یدک میشود کالسکه میخرد عمارت بنا مینماید لقب میگیرد
مواجب دارد نشان دارد منصب دارد

شیخ برای اینکه محک از دست صرافان کم شده است
دان محک علم است بخدا هر ترقی که برای هر دولت
مرئی بعد از دقت در جمیع تواریخ در درباره حالات
همه کرد که کل علم میگردد و به بین اهل علم در خارجه ها
چه قدر محترمند و در ایران چه قدر خار به بین در ایران
چند علم متروک شده است و بعکس انجاها علاوه
شده است خودمان را گذارده ایم حال بیک دو کلمه
نگاه

نگاه میکنیم ببین در خارجها مدرسه و کتاب چه قدر
زیاد است و خوب و در ایران چه قدر کم است در
ببین در دولت ایران کبوتر خانه و دوزینه خانه است
و یک کتاب خانه عمومی نیست اگر طالب علم چکند
سالی یک ماه آن هم محرم هر کس خانه خود دستاب.
جلالی و عمارت تازه و مسجد مست های رنگین بنا
کرده است محض نشان دادن فلان الدوله و بهمان
السلطنه او را وعده میگرد و سی چهل طلبه بینوای
دهاتی را هم خبر میکند محض عوض سفره وا داده است
تحصیل چاره ها را چند شبی با کمال تحیف حاضر
میکنند طلبه فقیر اسحح مدینه در حق مخ چراغ ها

و حوضچه و حوض سنجاب و مجسمه های غریب و عجیب و در
حین حیرت وضع عمارت بیرون باب و تعجب از
صحبت های دیگر یک دفعه فلان قطر شهور با سر
زاده بر سیکرد و میپرسد آسیای شمالی منقسم بچند
ایالت است طلاب بیچاره سر بزیر میاندازند
صدای خنده دیوث های بی حمیت و الدنگ
های بی مروت با طرز دروغ میرود بالا ریسکرد
یک دسته از جوان الکتریسته بمیان میاورد کم کم
یک دستگاه تمام چرخ بخار درست کرده و زیر
رد میکند صحبت مجلس نواب کوبالهٔ السلطنه خیلی منور
داخونه ها را پردن میکنند آن وقت بر نشسته کله

از عدم پیشرفت دولت و ملت میکند چرا باید دولت
از اهل علم این همه بی خبر باشد چرا باید دولت در طبع
کتب علمی هیچ دخل و تصرف نداشته باشد یا طبع
کتب علمیه حق دولت باشد یا اقلاً شریک شود که
اینطور کتاب ها را ضایع نکنند چرا باید انجمن معارف
در ایران دایر نباشد و قدر اهل علم و فکر بالا رود
و در آنجا جعل اصطلاحات علمیه بزبان ملت بشود که
محتاج باستعمال الفاظ اروپائی نشویم و طبع کتب مصطلح
دیده انجمن و دانشوران این مجلس باشد که هرچه حسن
مجلس در هفته یک روز چه قدر است این از ردهٔ ل
اهل فضیلت باشد که یک کتاب در ایران در این

یک صد سال صحبت کتاب های مصر و نظر افت چاپ
لندن بچاپ برسد کتاب های بی معنی چرا باید چاپ
بشود کتاب های خوب چرا باید مخفی باشد الحمد لله دیگر
در ایران کتاب تازه وزیر مختار ها دیگر هیچ برای ایران
باقی نگذارند چه چیزی تازه است مردم را اسم نجس
زمین ها طاهر اما ل نوکر های قونسولخانه است و در باطن
مال خود قونسولخانه است و خارجیها فردا از غفلت
دولت و رشوه و پر سوخته و عموم تزویر دلوس زری
عام و شیوع جهل مرتکب بشکنند وزیر بی سواد
صدر اعظم بی سواد دبیر بی سواد منشی بی سواد مستوفی
بی سواد وزیر علوم بی سواد وزیر خارجه بی سواد
دیار

وزیر داخله بی سواد وزیر جنگ بی سواد وزیر مالیه بی سواد
وزیر تجارت بی سواد وزیر انطباعات بی سواد مجتهد
بی سواد نظام العلماء بی سواد صدر العلماء بی سواد افتخار
العلماء بی سواد لسان العلماء بی سواد صدر العلماء بی سواد
افتخار العلماء بی سواد شیخ الاسلام بی سواد امام جمعه بی سواد
نجم الملک بی سواد رئیس مدرسه بی سواد ناظم علوم
بی سواد منجم باشی بی سواد مهندس باشی بی سواد
افتخار الاطباء بی سواد ناظم الاطباء بی سواد فیلسوف
الاطباء بی سواد سلطان الاطباء بی سواد رئیس الاطباء
بی سواد شریف الاطباء بی سواد حکیم الممالک بی
سواد معلم بی سواد متعلم بی سواد مصنف بی سواد

مؤلف بی سواد محرر بی سواد مترجم بی سواد مورخ
بی سواد ذاکر بی سواد واعظ بی سواد پیش نماز
بی سواد طبیب بی سواد جراح بی سواد کحال بیسواد
کاتب بیسواد همه دشمن علم همه دشمن دقت همه
احمق همه بی شعور همه با تکبر همه خودرای همه پرست
همه عزت دوست همه بی دین همه از خدا دور
همه دائم الخمر همه تارک الصلوة همه روزه خور همه مال
مردم خور همه بی عقل همه طالب عزت همه عاری
از حق همه پیرو شیطان خلاصه هیچ دقت در
در هیچ زمان اجزای ایران باین تناسب دیگر
واقع نشده بود

نوح تمام اینها که بیغرض باید یکی از هزار مسئله ایراد نامه
است که بنده در عالم پولتیک و تمدن از ایشان دارم
ولا جواب است یکی شنوده نیست بلکه خطر هم دارد
برویم سر صحبت خودمان چه بیغرض باید در باب
هندسه که بی شک علم ما است و گویا شما در این
باب میخواهید صحبت کنید برای اینکه هیچ دخلی
بضرب بیضرب ندارد
شیخ ای بیچاره بیخبر هندسه در ریاضیات اول
درجه علم است آیا کسی هست که عاری از آن باشد
وجه اینکه ریاضیات را تعلیمیات میخوانند این است
که اول چیز که باید تعلیم کرد این است

شرح چه میفرمائید در باب کتاب هائی که معلم کل ریاضی
علم خانه نوشته است

شرح کتابی است بعبارت غیر مانوس و خشیه و جلف
اسلوب و نظم مکالمات اهل علم با کمال اضطراب
چنانچه به مردم بصیر و عالم بدیهیست و باکی ادا اظهر
من الشمس است و اغلاق آن در کمال ظهور است
هزار فرسنگ ذهن را از مقصودش دور میاندازد
وجه این هم مشهور و معلوم است زیرا که این مرد که
در صراط اهل علم هیچ حرکت نکرده است و در راه
نظم عبارات علمیه هیچ قدم نزده است و هیچ ممارست
در دقایق ادبیات و فارسیات ننموده است
اگر

هرکس یک صفحه از آن کتاب را دیده است خوب میداند
که من در این تعبیرات نقال بصیرم و صادق خبیر و در
حقیقه آن کتاب هندسه اقلیدس است که هیچ کرده
و بعض جاهایش را ایجاز مخل کرده که از فصاحت برکنار
با دیگران طرف افتاده است نسبت این هندسه
به نسبت تعریف خط مستقیم کرده است با سایر
تعریفهائی که خودمان دیده‌ایم

[illegible]

شرح خبر اینطور نیست بر اصول اقلیدس خیلی زیادی
دارد

شرح اولاش زیادتی‌ها چه و خللی‌ها دارد همه
ترجمه ترکی است سواد مترجم را از قصر فارسی متون

فهمید و صد هزار حاکنش را با درسشان به هم طوری
فارسی کرده است که خوب معلوم میشود خودش اصل
مطلب را نفهمیده مضطربانه ترجمه گنگ نامفهوم کرده است
که مگر بعد از فهمیدن اصل کتاب که بزبان فرنگی است
باید فهمید که این مترجم کوساله ساحری چه اراده
میکند ازین جهت است که هزار بار درس بخوانند
باز معلوم نیست چه میگوید وقتی میروند از خودش
میپرسند میگوید همین است که نوشته‌ام آن وقت
معلوم میشود که آقا خودش هم نفهمیده است چه مطلب
زده است واگر بتواند بفهمد که عبارت خودش
چه میگوید هرگز راضی نشود اینطور جفنگ دیوانه دق

دیل

وسیل باید یعنی عوض با توضیح میکند با بنا به اصول اقلیدس
صد آن علاوه ندارد بعض فروعات دیگری از کثرت
اعمال متعرض شده اند باز راجع میشود بهمان اصل مسئله
نمیبایدم تا همه را از تحریر خواجه پیدا کنم و اصل هر
حکم را کف دست بگذارم

شوخ خودش نوشته است که مقصود حقیر توهین
خواجه نیست

شیخ چون تشنه اش بس توقع داشت که کتاب
خواجه نصیر را توهین کند آن وقت نفس را بالای
سر انداخته بود که ریش هفت رنگ خودش
برگشت

شوخ نخواجه دخلی ندارد کتاب مال اقلیدس است
شیخ گفتم که اصل کتاب و اصل علم از جناب
سلطان الحکماء است اولا جناب خواجه برادرگونه
علم داشته اند که هندسه از آن محجوب نیست ثانیا
ببین کتاب را بطور تحریر نکنند در اکثر اشکال حروف
که صورتها اختراع و برای یک اصول اقلیدس چند
برهان از ذهن شریف تکثیرا افاده مبسوط فرموده اند بطور
کتاب را ترجمه یا تحریر کرده بهتر این نبود که تقویم به
که به هر کره صد کره دیگر افزوده است مشکل را مشکل تر
کرده است عجب و بی نهایت عجب در این است
که میگوید تحریر اقلیدس برای مبتدی خوب نیست
دکتر

و کتاب من خوب است و حال آنکه به شما اگر کتابش
را با اقلیدس بدهند نمیفهمد نه برای مطالب دقیقه اش
بلکه برای کثرت تعقید و رموز مغلقه و عبارات نارسایش
عجب تر اینکه وقتی میگوید معلم ریاضی است سر دعوی
بیخود لکن خوبیش این است که معلم معلم خانه است

گر آب چاه نصرانی نه پاک است
جهود مرده بشوئی چه پاک است

بهترین امتحانات این است که یک بچه طلبه را میگویند
با یک کتاب در حضور اهل علم با این نجم الدوله معارضه
کند و نعوذ بالله بگوید دسته نقاشی یک صفحه فارسی
بنویس یا یک صفحه بخوان آن وقت حقیقت پایه علم

حضرت معلم ایران معلوم همگنان خواهد شد اینکه بگویم
من ایرانی نیستم و در اصفهان یک دست در همه
(لانه و پاک فرانسه)

و حال اینکه پسران فن پیر مبارک خودش همان
خراب کاریست کرده که در سنه بلیه سیدنسه کرده است
سینه خراب به میگویم

ای کاش نبردی از همه عالم برون شدی
تا از سر زنان نربودی کلاه زر

شوخ باشه ماری گفت در حق عکاسی که دیگر
مشکل فراشی داشته باشید پس نقاشی باطل است
شیخ حیف که از نداشتن قوه فکریه پس شاعر است
توکه

توکه عمر شریف را صرف این حکایات کرده بهتر
یک ماه هم منطق بخوانی تا اقلاً باب برهان منطق را
بفهمی در اینطور نتیجه های جزافی اراده نگیری عکاسی حرف
صنعتی است اما دخلی بهنر نقاشی ندارد در تصویر
حاضر دخالت را نکند قیاس عکاسی نقاشی مثل
قیاس آرآده بگاریست باسب عربی و تفضیل را
این است که اسب برگاری برای اینکه هر یک در جای
خوب است دخلی بهم ندارد

شوخ چون شما عکاسی را عیب نگرفتید میخواهم
یک خطبه که از حفظ دارم در همین نقطه برای لشکر بخوانم
شیخ چه ضرر دارد ببینم چطور خطبه است

شوخ ازین قوه واحده که گاهی حرکت حادث گردد
گهی حرارت حاصل شود گاهی الکتریسیته بروز کند
گاهی نور ظهور یابد و ازین قواعد که در تمام عالم یک
نظم برقرار چه در آسمان مابین کوکب و اجرام و چه
در زمین مابین اجزاء لایتجزی و اجسام و ازین وسعت
و طرز تشکیل آلات صغیره و کبیره حیوانات و نباتات
که از کثرت عدد و اختلاف نوع آنها انسان در تفکر
و عقل در تحیر است و ازین هوش و ذکاوتی که بشر
مخلوق خود کرامت فرموده و باقتضای هر زمان
جنبه‌ای از آنها علم و صنعت و کاری پدید آورده
پس حمد و ثناء چنین قادر یکتا را سزاوار و نیکوست

شیخ خدا

شیخ خدا خوب کرده است عجبست ازکی است
شوخ مکرر این را هم با وجود فصاحت و بلاغتی که دارد رد
حرف دارید خطبه حکمت طبیعی است که معلم توپخانه
نوشته است و معلم پیاده نظام چنین میگوید پس از
ایجاد قوه الکتریسیته تمام کائنات و کارهای ارض
منظم گشته است بواسطه همین قوه مذکوره که تمام اجزای
علوی و سفلی همه روزه بجهة نظم امور عالم یک وضع
دقیق حرکت میکنند و این اجرام صغیره که از دور
نمایانند اگر شخص با دوربین نگاه کند زیاد در از
این مقدار رؤیت خواهد نمود و اگر این قوه موجود
نباشد تمام اجزای عالم از حرکت افتاده و کار عالم

به نظم میگردید و برهانیست واضح که مدار تمام علوم

و صنایع از قبیل عکاسی و حجاری و نقاشی و جراحی

و نساجی و خیاطی بواسطه این قوه منظم است و تمام نظم

و نظم عالم کرد کل این قوه میگردد بدین جهت پس

باید متشکر باشیم از حکیمی که در سنه مائه نوزدهم در

صحرای شمالی این قوه را کشف نموده و تمام مردم را

ممنون خود کرده است و فی الحقیقه هم مسطور است باید

همیشه رهین حکم این دانشمند باشیم که از روی قوه عاقله

و متصرفات کلیه پی بدین علوم برده و علوم را منظم

کرده است

شیخ ترا بکلاه گیس مانند ناظم قسم میدهم که دیگر

ایمطلب

ایمطلب را بیان نما

شوخ برای چه دیگر چطور است

شیخ همه اش جفنگ است

شوخ اگر شما باین اصطلاحات انس ندارید

شیخ عجب کم حافظه هستید که من این اصطلاحات

شهرها نوشتم و اینها را هزار تو دیده ام پیش از تو عمر

در این کارها کاسته ام خوب میدانم چه میگوید

حرفم بر اصطلاحات نیست قطع نظر از اینها این کلمات

بحسب اسلوب و بحسب ترکیب همه بی مغز و کج شده است

چه رسد بفصاحت شما مردم بیچاره قرینه بیار پس

همه پرسیده ی حال نه زبانی است که بخاطر ما نه است

بجهة اینکه لغت زبان ایران یک کتاب گلستان هم
نخوانده اید و نه اسلوب اخبار فهمیده اید قصه آن کلاغ
که راه رفتن کبک را هم نیاموخت و راه رفتن خود را
هم فراموش کرد حالا حرکات مضحکه میکنید دایم
بااله ایران و این سمت را هم هوایش چندان بد نیست
گاهی هم از کلکته و حاجی ترخان و تفلیس هم از طرف
نفرها بیست ضرری ندارد و این مقصودیکه دولت ایران
در ترویج زبان خارجه بعمل آورده دیگر چیست
شوخ آن مقصود کدام است
شیخ دولت دید علما از طرف ها لغتهای حمقها
قدر که دلربائی دارد این ترویج ها را کرد تا امروز
دوام

که تمام خوبیات افکار و موهومات انها تمام تقلید زبان
ترکی عثمانی و فارسی قاجاری شد همه دیده رسیده اند
چشیده اند دیده اند چیزی نیست حالا ترک دیده به خانه
های خودتان نصاب و ترسلی بردارید بروید بمکتب
معلم کل هستید منافاتی ندارد دستگاه معلم خانه
مجلس تعزیه بود مردکه لبو فروش یزید بن معاویه
شده چشمکها میکرد و کتک از حضرت عباس میخورد
و شجاعت ها خرج میداد حالا تعزیه رو بتماشی
گذارده صدای لعنت بر یزید بلند شد هر یک بروز
بقالب خود عباس عروسی قاسم و زن نصاری
را پسندارید و برده بسر وضع خود ترکیب خود را

مرتبه حضیض خود و زنهار باید خیر کرد در کمال ناتوانی
بغیر از آنکه امیر تیمور گورکان شده بود حالا که تعزیه
تمام شده است از کتب خودش دیده‌ام که علیهم
اصفهانی بوده است مثلا عارضش باید بحکم عقل دیدن
آنکه مضایقه کند ولی آنکه دماغش را بالا بگیرد برود
سرکار مورخ خودش فکر نان نکند خربوزه است

شوخ همه که نان دارند دیگر چرا فکر نان کنند

شیخ بازی فکر حرف میزنی میگویم افتاده علم دوجی
سوادی نکند ازین چشم سفیهها و بازیها شیخ برابرش
انسانیت که خود را اشرف مخلوقات میداند مرا فریب

شوخ یک دفعه از حاجت با کمال خوشحالی گفت
ای استر

ای استر یکی از علوم من فرنگ است و بقدر یک وجب
از حاجت کلاهش را روی پیشانی کج گذارده بود
ازین جستن افتاده در قدح شربت افتاد در نفس
با طراف صورتش پراکنده گشت و شربتها روی فرش
ریخت و بعد از صلح اینها

شیخ فرمود چه اسباطی بود که بلا اختیار از تو صادر گشت

شوخ برای اینکه درین علم اول معلم شده‌ام و دیگر
در زینت کسی شل نباشد برده درس است

شیخ فرمود باید چیز فهمید در هر کس باشد یکی ازین
چو فهانی که ازین علم خوانده و حافظ داری بگو تا
بدانم اگر چه یک مسئله هم باشد یاد بگیرم

شوخ هر جسمی میتواند بدون اینکه تغییری در مادهٔ او

بظهور رسد به سه حالت مختلف در آید اول حالت جمود

دویم حالت سیلان سیم حالت بخار

شیخ دزمور شاید عبارت اینها نباشد خودت در آن تصرف

کرده باشی

شوخ نه خیر بعینه عبارتیست که خوانده‌ام

شیخ کلمهٔ اینکه مبهم بنظر است

شوخ دا حضرت بعد باید نفهمیدم چه گفتند

شیخ من که عبارت مشکل نگفتم میگویم همه اجسام مقدر

این سه حالت را داشته باشند

شوخ بنا بود که شما هم دخل و تصرف بمعقولات نکنید.

حکماً

حکماً همینطور است که گفته‌ام

شیخ تو هیچ علم شیمی الکیان خوانده و علم کیمیا دانی

شوخ اسمش را شنیده‌ام اینها چه علمیست

شیخ شیمی الکیان علم خواص و احوال عمومی اجسام را

میگویند

شوخ من چه اینها را کار ندارم بگو چه علی چپ زدید

باید صحبت خودتان من بو پسیک زنید

شیخ مقصودی داشتم بگذارید حال مختصر میگویم که در کتب

مبسوطهٔ این فن ذکر شده که طلای سفید در فلزات

جز حالت جمود و سیلان قبول حالت دیگر نمیکند

بعضی اجسام از قبیل الکل چنانچه در میزان الهوای الخ

متفرق است و (سولفور) و (کربن) بسبب میعان

و بواسطه ارتفاع درجه حرارت بسهولت بخار شوند

و حالت جمود در اینها مشهود نشده است و بعضی اجسام

را مثل اینکه دانسته همیشه بحالت جمود خود باقی هستند

و معدودی از بخارات که بخارات غیر متجمعه گویند

غیر حالت بخاریه تاکنون قبول حالت غیر نکرده اند

پس آنچه گفتی بکلیت خود باقی نماند و این بود جواب نقض

شوخ بنده نمیدانم شما چه میگوئید همینقدر میدانم

مطلب همان طور است که عبارتش را حفظ کرده ام

شیخ مگر تو خری اندک فهم پیدا کن اندکی هم فکر بکن

مگر علم تو و فرض تو محکم است امتیاز انسان از سایر

حیوانات

حیوانات بتفکر و تامل است قریب شما درست شده است

یقین بدان که اگر یک کلمه از روی فکر خود بگوئی بهتر است

که هزار مسئله طوطی وار از حفظ بگوئی

شوخ بنده اینها سرم نمیشود همقدر میدانم هر آدمی

حامل چندین خروار هوا است که از هر آدمی رو در سیرده

سیراب خود هوا میشود پس دین اسلام پوچ است

شیخ بر فرض که این وزن صحیح باشد بقول تو از شخص

هم جزء هوا بشود باسلام چه

شوخ از فشار هوا (تِرِدتیر) پائین می نشیند هوا که

گرم میشود بالا میاید پس دین اسلام بیخود است

شیخ تخطئه اسلام عجب چیزی است که نتیجه هر کلامی میشود نشود

این خاصیت جیوه است هر عطاری میداند در هوای
سرد جیوه پائین میرود و در هوای گرم و آب گرم
بالا میاید کمتر کسی است که این امتحان را نکرده باشد
و مناط خیلی از کارهای شعبده همین سیماب است چنانکه
در آفتاب باشیم صعود میکند و ریسمان که بدان آلوده
باشد در آفتاب بحرکت در سایه اینها چه دخل بائین دارد

شوخ بنده آخوند نیستم که گول بخورم حرفهای شما را
قبول بکنم من جو هر خطا نیستم و چسبیده کتابت و جلد صحیح
عقل و هوش دارم این قدر میدانم که هوا یک عنصر نیست
بلکه مرکب است از عنصر اکثیر و از عنصر ازت پس
دین اسلام بیخود است

شیخ هوا

شیخ هوا بسیط باشد یا مرکب هیچ نفع و ضرری باسلام
ندارد هیچ پیغمبری نفرموده است که هوا بسیط است که
حالا تحقیقات بعمل بیاوری که بچنین نیست این قول
حکما است و هر یک ازین دو هوا که مرکب شده یک
هوا بنظر میاید باز از هوائیت بیرون نیست پس
مراد حکما از هوای بسیط این هوائیت و جزء این هوا نیست
دارد اسم که شما بسیط بسته اند

شوخ حالا عناصر را چهار تا میدانند و حال آنکه بیش
از اینها است حال دیگر ثابت شد که دین اسلام باطل است
یا نه

شیخ عنصر اصلی چهار نیست و بیش از چهار تا که گفته ام

محال است تصور شود

شوخ محال چرا و چه بیان محال است نشنیده ام

شیخ چون شما را از گوش دادن سخن طرف مقابل

عادت است غیر از موهومات خود دیگر ابداً چیزی

نخواهید شنید

شوخ بلی یک دیگر نزنید از همان نقطه که بودیم بفرمایید

شیخ دلیل حصر عنصر را نمیخواهم بشمارم ولی بیش

قدر میگویم که همه اشیاء یا حار و رطب است یا حار و

یابس است و یا بارد و رطب است و یا بارد و یابس

است قسم خامس تصور نمیشود

شوخ همه چیزها را شما اینطور میفهمید جناب شیخ

شیخ من

شیخ پس چگونه نفهم سرکار خان (گر تو بهتر میزنی بستان بزن

شوخ شما ادعای علم خوب کرده اید و اینجا میفرمایید

قسم خامس تصور نمیشود یعنی چه

شیخ من علم خوب دارم چه دخلی بمقام دارد

شوخ ربطش آقای شیخ اینطور است که میگویم حرارت

و رطوبت و یبوست اینها چهار تا نیست

شیخ چرا

شوخ حرارت را ضرب کردیم در آن سه شد هم حتی

برودت را ضرب کردیم در سه های باقی سه های دیگر

حاصل شد پس مجموع چهار میشود دوازده تا

شیخ گفتم از سر فکر حرف بزن باز افتادی بفکر یکی بالی

حاصل حرارت با رطوبت همان حاصل رطوبت است

با حرارت و حرارت با ضدش که رطوبت باشد

و برودت با ضدش که یبوست باشد محال است جمع

شود پس عناصر منحصر بهمان چهار است

شوخ چرا جمع نشود ان عصر شاه طهماسب بود

که حرارت با برودت جمع نمیشد در این جور زمان

که هر دقیقه صد تیر تفنگ خالی میتوان کرد با بقاء عده

علم شیمی و تحلیل اجسام و عمل قرع و انبیق خودمان

هزار دفعه دیده ایم که جمع میشود

شیخ کسی که اجتماع ضدین میکند مباحثه او ساقط است

شوخ تشکر میکنم از میرزا محمد کاظم معلم علوم طبیعی و جعفر

قلیخان

قلیخان رئیس که شما مجاب شدید و اما چه میگوئید در حق

الکتریسته که زیاد ابتدا یافت و حال بسیار همه علوم

فرنگ است در معالجات طبیه و مخابرات تلگرافی

بکار است پس دیگر مجال شبهه نماند که باید دین اسلام

نابود باشد

شیخ چه مزخرفات میبافی از برای خدا از ردی عقد

و فکر نتیجه حاصل نکن نمیدانم چه حرصی است و چه اصراری

بابطال دین اسلام داری و گوه با ترکان تو را خ

میکنی و هی تست بر دریش میزنی یقین دارم کارهای

با تو مرتکب شده اند و اگر اسلام بر حق باشد بسیار

بر تو بد میگذرد و میگوئی وای اگر از پس امروز بود فردای

و حال آنکه مسئله حشر و نشر قیامت و جزای عمل از فروع

و اصول خاصه این ملت نیست بلکه در تمام ملل اقرار

به ثبوت قیامت دارند و آنهائی که منکر بودند قیامت

نیست و برای اعمال ثواب و عقابی معین نشده است

محض این است که شما را بکلی بی‌عقیده نموده و در مورد

معین بگویند ای برادر من و تو پیدا اینم که اینها

بیا با هم عیش کنیم و این دو روزه دنیا را بسر بریم

و تو هم چون عقیده‌ات برگشته خیال میکنی که هم

عیش کردی و هم فایده بردی و وقتی که معلوم میشود

فلان آقا بجهت بیان همین مسئله مدارک را با تو

و امثال تو گم کرده روز میرساند

شیخ بنده با این صورت آرایش کرده و زلف براق

آورده و لعاب چسبانیده و شلوار و دستمال گردن

و دستکش چیره و تعلیمی کفش مرگ ما نمیتوانم با آن ریش

و پشم و عمامه و عصا در دار و نعلین و قبای پاره

پاره در بیفتم بهتر این است که از آنچه فرموده‌اید چشم

بپوشم و عرض کنم که شما هر چه بخواهید بگوئید

بعد از این تفصیل‌ها هنوز قوه الکتریسیته ثابت

و دین اسلام بخود است

شیخ کاه ربا و آهن ربا کاه و آهن میربایند چه

دخلی بعهد دین و آئین دارد بعض این قوه الکتریسیته

را در هر جزئی بیان کنی بار نتیجه‌اش این میشود که دین

اسلام باطل است و به میکروبی تشبیه میکند از (موسیو ارمن)
وارز (موسیو کانون) این قدر باید دانست که علم بزرگ
معرفت است که هر که تحصیل کند کمال سعادت و شرف
را دارد و در همه جا یار و یاور او خواهد بود این علم که
مقدمه صنایع است مراتب دارد که مرکب است که در
همه مراتب و صنایع جاری باشد و معلوم است که ترقی
صنایع و اعمال به ترتیب و تشویق موقوف است در
صورتیکه ارباب صنایع رشوه بدهند که صنایع
دولت بگذارد تکمیل شود و دولت هم قبول میکند
هرگز ترقی صورت نخواهد یافت چند سال قبل
اطفال طهران تلگراف کوچک از ریسمان اختراع کرده

چیزی

چیزی نمانده بود که از ترقی افکار اختراع لطیفی روی
کار بیاورند و در همه جا بچه‌ها تلگراف درست شود فحاشی
عاید این مملکت گردد پس روز بعد دیدیم طفلها را نهی
کرده میگویند که چرا از این دکان بدان دکان
به ریسمان و قوطی تقلید تلگرافخانه مبارکه دولت
علیه ایران را در میاورید مردم از ترس دست برداشتند
مشهور است که افکار صد سال عقب گریخت اما ریسمان
بافی و کاغذسازی و شمع گچ ریزی و قند سازی
دگمه ریزی و عطر جبه خانه و چاقو و مقراض سازی
و ساعت چی با بنائی کدام را در ایران چند نفر هست
برای امتحان اعلام شود که هر کس فلان صنعت را

خوب میداند دولت باید ما هر یک قران میدهیم
آن وقت بپرسید هر چه اصفهانی بهتر است همه
دولابیها صاحب صنعت هستند یا نه رفیقی دارم
جوهر کنه که میکشد چه قدر خوب لاک و مهر شده
رنگی میزند که هیچ کس از مهر و خط فرنگی که نسخه‌های
انها میزنند تمیز نمیدهد یعنی است که اگر فلان
را دردش مشهور نشانند خیانت های بزرگ برای
این بیچاره ثابت کرده مبلغی میدهد دستش را برند
شما را بخدا قسم تقویم را چرا باید یک نفر چاپ
کند که اگر شما روز را هشت دفعه ساعت پیوسته
کسر نمیتواند حالی کنی از روی سال بکند چرا باید طبع روزنامه
جات

جات انحصار بیکنفر داشته باشد با هر چه دلش میخواهد
بنویسد تا نفس بکشی اخراج بلد خواهی شد
دریغ استعدادها در ایران ضایع میشود جای گریه
است اما خنده وحشت نمیدهد و صد هزار افسوس
از این کوساله های سامری که خود را فضل و سواد و تصنیف
و تالیف مشهور کرده اند و بقدر یک الاغ ادراک
ندارند بخدا جای گریه است خنده مجال نمیدهد منصب
فردوسی شغل قدیم ایران بود حالا علم فردوسی هم
بان ضمیمه شده است شما را بخدا قسم کسر ده است
در هیچ جا نیست در هیچ تاریخ در هیچ علوم بی سواد
کسر ده است در هیچ اطلاعات بی سواد نامه دا منشور نرا

ده نفر جان میکنند مینویسند فلان السلطنه که دیگر بزرگی
خود قطر شکمش را قرار داده است نصف واقع میشود
بیچاره میرزا فروغی احمق جان میکند دیگری صاحب
کتاب مرآت البلدان میشود یکی نیست بگوید سواد داری
حکم اخراج بلد حاضر است دیگر علم و فضل بیجای
اول اینکه در آخر روزنامهها و ق ح ص مینویسند
ثانیاً آنکه مترجم حضور همایونیم ثالثاً این که کتابهای را
باسم من نوشته اند رابعاً این کتاب ها را بجای دیگر
فرستاده ام فعلاً اینها را بمن نوشته اند خامساً
صاحب نشان علمی هستم از کی از فلان خر [illegible]
سادساً اینکه ظهر از خواب برمیخیزم و بردو آب سرد

و بخود

و بخود و اهل خودی بدرخانه نشان داده ریسکردم بطوری
وجدان نشان و تشریفات خارج برد اصح است بخوابند
یک مرتبه تبعه خارجه روزنامه نگاران و پتروارادو
تعاقب ایران دارند خبر میدهند و استماله میکنند تا از
این دولت خوش دل شده تجدیدات غرا مینویسند میسر نشود
کم کم قلوب را جذب کنند اما دولت غافل از این
پولتیک روزی یک وجب بلند میشود که بین افلاطون
یک رعیت من است که از اقصی بلاد او در تجدید میکنند
ملی امروز هرکه سر از خواب ملکه بشانی از خاک
برمیدارد افلاطون زمان است و جالینوس دوران
اقلیدس نوکر او است بقراط چاکر او آن کریم منظر

این پیره مهتران سبیل متعفن با جبه بلند و پیراهن چرکی
و مثال لام الف لا و تعلیمی در سر بی زلف و کفش پاشنه
بخواب میرود و درس تحریر اقلیدس می‌شنید خود را
افلاطون زمان مینویسند شهرت است که چاپ هم میکنند
بابه اقتدی عدی فی الکرم   و من یشابه ابه فما ظلم
علم رفت فضل رفت آبرو رفت روز بازار کوش
بزیت دستار دراز و دو جا بهت زاراه معاش قرار
دادن نه دین ماند نه ملت نه زهد نه تقوی نه زیرک
معلوم است زشتی نصرانی بدتر از یهود مسلمان بدتر
از نصرانی مجتهد دام الخمر واعظ قمار باز امام جمعه بی دین
شیخ الاسلام دشمن زهد نه خدای شناسد نه پیغمبر

بی انصاف صد ذرع طول عمامه اش است شب عرق
میخورد روز وعظ میکند شب جنده باز است روز امام
مسجد شب بچه باز است روز واعظ و بالای منبر در باره
صیام روز در مسجد میروند شب زیر عنبر در پای طنبور
خمس میدهند از قصبچ میروند با پس روضه میروند
محض خنده روضه میخوانند محض اسم تعزیه برپا میکنند
محض تفرج صدقه میدهند برای اشتهار زکوه میدهند
اگر یکی پیدا شود که دست از جان بشوید و اینها را
بگوید شاید اثری بکند تقریر میشود که امتحان داده
نشود آن وقت فتنه انگیز است که راه خانهای
اینها را کج میکنند هزار فتنه دیگر هم علاوه میشود دیده

عنبر غلام سیاه است

افلاطون دیگر هم رشوه و عشوه پیدا میشود ای وای
به شد بد ترشد ای بیچاره ایران ای بیچاره ایران
ای بیچاره ایران تا این طمع بی پیر در کار است
و صرف نشناس خودی کار دانی ز دنیا علمی
ز تجربه در کار ضبط راست چو نو خواست و علم در
آن درد بیشتر به ذکری پیدا نکرده است در کوچهای
طهران میگردد و با بانگ بلند میگوید حرف حق را
سرتا به پیرهن ادبی تعجب میکرد در با وجود حضرت علی
با آن همه فضایل حضور مردم پیر معاویه بر خود پیدا کرده
پایه به پیشند چطور معاویه های خود علی را تحت الطلمه
خود قرار داده و چگونه این علمای اسلام حیله های

عمرو عاص را در تحت الحنک خود پنهان کرده اند
شوخ جناب آقا شیخ چه میفرمایید، که معتقد شما
با سر صحبت علمی میکردید کجا رفتید این صحبتها که شما
میفرمایید امروز هزار درجه بالا رود همه زبانها است
که گوش میدهیم بردیم سر صحبت خودمان یکی از علوم
من علم اناس است یعنی علم حقوق
شیخ پیره چه میگویی هر ساعت یک حقیقت پیدا میکنیم
یکی از علوم من علم لغاتسی یکی علم نان خوردن یکی از علوم
من علم حسابی است یکی علم راه رفتن و هی اسم
پیدا کن و هرچه میخواهی که علم و دست نگاهداشتن
علم لباس نگاهداشتن علم خانه داری کردن علم خوابیدن.

علم بول کردن علم رقصیدن علم خواندن علم رجب نوشتن

علم نشستن علم زیر جامه پوشیدن علم زیر جامه کندن

علم عشوه امدن علم غمزه علم دل مردم را بردن علم خوردن

علم ریدن علم جماع کردن علم لواط دادن علم شراب

خوردن علم جاروب کردن علم رف بابی کردن

علم نوکر داشتن علم خیاطی علم چرخ زدن علم سبزی

فروختن علم حمام رفتن علم سوار شدن علم پیاده شدن

علم حک کص علم قمار کردن علم قلم تراشیدن بخواهی

یک کرور ازین علم ها برایت بشمارم همه را دارم سهلست

نقشش هم میتوانم باشم در هر یک کتابی مبسوط مینویسم

در ابواب و فصول و فروع و اصول همه را تحریر کنم

کرده‌ام

در ده سال درس بخوانی و همه را میگویم نمی فهمی خیر همه را

هم بفهمی و انصاف بدهی که همه هم مختصر است و هم نقشه

اینها علم هائیست که هر که در شهر نوکر شده باشد

بی اجبار یاد میگیرد باید علمی را که فکر در ان بکار برده

و ذهن دقت پیدا کند و لذت ان بیشتر باشد و کمال

نفس باان حاصل گردد و ثمره دائمی داشته باشد خواهد جست

شرح ان کدامست

شرح ان علم خداشناسی است علم مبدا و علم معاد

علم تکالیف الهیه بعد از اینها علم طبیعی و ریاضی هم خوب

است ولی باید قبل از همه علم میزان الفکر که منطق

باشد خواند که صحت و سقم قیاسات و ترتیب نتایج را

نفهمیده‌اند این باطله بسیار روی کار آمده است دلیل

های آدم رد بسیار پیدا شده است در عقاید راه عقل

نمی‌زنند چنانکه می‌بینی مردمی هم که خود را با تربیت

میدانند در معنی یک گوسفندند بیش نیستند هرچه دیگری

بگوید قبول میکنند هرچه بابی بگوید قبول میکنند هرچه

شیخی بگوید قبول میکنند هرچه ملایی در شرعه جامع

المعقول والمنقول کتابها امثالهم میگویند قبول میکنند

از همه بدتر این اوقات صوفی‌های یاوه گوی چهر

منه پر افاده بدتر از قلندران بوق بند پیدا شده‌اند

اینها هم هرچه میگویند قبول میکنند این قبولها برای اینست

که محک درست در دست نیست اما الحمدلله شما حرف

احمد را

احمد را جز (موسیو پدرکی) که سه حرف احمقش متین

حقیقت او است نمیشوید غافل که جز علم زبان علم دیگری

ندارد و با وجود علم زبان شخص عامی است هیچ حق

ندارد تعلق هیچ علمی دم بزند اگرچه علم حساب یا

هندسه طبیعی باشد که البته پست تر است تا چه رسد

بالهیات و بیان حقایق عقاید و تکالیف

شرح آن علم‌ها هم که شما دارید و اسم برده‌اید فایده

در دنیا و مملکت داری ندارد

شیخ عجب سهو بزرگی دامن گیر شما شده است که

منشر بیان میکنم از بیان خودت بفهم

شرح لغتها گشید

شیخ برای تعیین سرحد چند نفر مهندس و مترجم و صاحب
منصب میفرستم هر یک نهایت سالی سیصد تومان هم
انعام با برات و حواله و چیز شده شش ماه از سال دویم
گذشته است دارم شش صد تومان ادعا دو هزار سی شاه
میدهد و بعد صدر اعظم بعد وزیر جنگ بعد سوم بعد
تحویلدار و در آخر وقتی که حساب بکنم معلوم میشود که ریال
یک تومان بعد از این همه دو دو که دو ریال باد رسیده است
و توقع هم داریم با کمال شان و شوکت حرکت کنند چادر
و لوازم و خدمه او بهتر از فلان امپراطور باشد و سرش
ضعیف رؤسای طرفین باشد و بعد از برگشتن هم ده دوازده
سال بهمان شان از کیسه خود بخورد و خود حلال تو باشد

اما مهندس

اما مهندس طرف مقابل سیصد هزار هشتصد هزار تومان
برایش میرسد که از شنیدن آن ارکان تجارت ما متزلزل
میشود و هر گاه از جمله مخارج این پولها یکی استمالت ما بوردن
باشد با این معنی که پنجاه هزار تومان نقد با دویست هزار
بگذار یک نقطه آن طرف تر سرحد تعیین شود یعنی حاصلت
که در سیچو مورری به لفظ هم وطن و خط مستقیم دیگر از
ارتو دل و کمال تهتنان و پاردن و بوستیک رد و
سویلیزه در لفظ چسبانیده و پس کردن تراشیده کلاه
یک وجبی روی ابرو بسته کرده و پیراهن اش دار
چار اینه کرده نگار میخورد و به لفظ مرتب شده دست
رد به سینه صد من طلای مسکوک برده حواله گفت

سهل باشد زبان مختصری و این یک نقطه سانحه ده
و شیخ باین تر یک شهر بتصرف طرف مقابل میشد
بی رحمت لشکرکشی و نقار که بخلاف عهدنامه رضا شده باشد
آن وقت که دولت خبردار شد بمجلس عقول ادله یعنی
وزرا و عظام و دستمان حاکم رجوع میکند باشد میشود
کتابهای اخبار را روی هم بریزند مأمور دیگر بفرستند
ازین مأمور هم یک نقطه دیگر چند هزار تومان حق ارازی
مینماید بر میگردد سر حد عثمانی و جدید و ایران قدیم
و حادثه ارمغان میآورد اصطلاح از حرفهای علاوه میشود
و بس تا برسد دزدی این آقا اتفاقی شود بازبالا یک
مأمور دیگر یک پاره برد هرکه رسد از دل رشتم بخشش
کم کم

کم کم دولت مدقوق رو بتحلیل میرود و دول هم جوانمرد
مرض خوره پیش میاید
شرح و اهالی هم بنظر بودند از خواب بیدار شدم پس تکلیف چیست
شیخ این قبیل دزدیها و خیانتها و فسوق و فجور که در
واقع از اکبر ذنوب و اعظم منکرات از ضعف اعتقاد
و عدم اعتنای باصول مذهب و سنت در امر دین
ناشی شده است و همه ثمره این تخفیف علم و شیوع
سیمون بازیها و ترک الهیات و از میان رفتن علم خدا
پرستی و تسلط شیاطین بالکلیه و عدم اعتقاد بحشر و نشر معادات
شرح پس چطور فرنگیها که دین ندارند کارشان بنظم است
شیخ دین ندارند یعنی چه دین تورا ندارند یا هیچ ندارند

در هر صورت شعور و پول دارند بعد اقسام از اشخاص که تو دکان
معلم را مقتدای خود قرار داده همه چیزها را انکار ها میشوم
و هرگز از خود ترقی شده نمیشود

شوخ جناب شیخ شما که ترقی ندیده اید کاهی بوزینه
متعلم بعضی تعلیم داده شده میخوانید و کاهی ادم کامل
یعنی نارس و کاهی زرق العیون میغرانید تا هر ترقی
که دیده ام همین که از عقایدش میترسم و جوابای رهان
برهان میشوم بی تمیز اقرار بهیچ چیز ندارد

شیخ چون ایشیخ حالی شما کرده اند که هرچه اینها میگویند
بهال است لهذا اینطور از همه چیز منکر شده

شوخ با پرسشم ترقی ها ارزوی هوا و زیر زمین میروند

که میپرند کشتی بخار و تلگراف میازند بال بخود نصب کرده
میپرند در شب خطی تعبیه کرده میخوانند نقاشی خوب میکنند
و لت هم بسیار صنایع انهارا تمجید میکنند این است که
ما هم بی اختیار میشوم هر چه از ایشان میشنوم باور
میکنم همین است که بوسیو ترقی بود

شیخ انهاکه شمردی همه دلیل است که باید عقاید
کامل داشته باشند زیراکه همه را در پی این جهان
بوده اند بطوریکه ایشیخ با جوت پرداخته اند و علم
خدا اشناسی و نفس شناسی و عقل شناسی و مبدء و معاد
شناسی عبرا ازگربت سازی و بلند کردن بالونکات
بخار الکل بالی نقاشی که مسلم همه است دین ۱۸ نیست

بلکه یکی از رسمهای کفار و بدعت گذاران بود اما پست

از صنایع انها بدش نیاید چه دخلی بعقاید دارد

و از اینها گذشته اشخاصی که شما بوزینه ها دچار اینها

شده اند عوام لباس انها هستند یعنی با چکمه و رز

یا کالسکه ساز یا عکاس است اینجا مثلی خاطرم آمد

شرح ان مثل را مستفید شوم

شیخ مسلمانی در روز رمضان نشسته بود زبانی میخورد

یهودی پیدا شد گرسنه بود با او شریک شد مسلمان

خواست عذرش را بخواهد گفت مگر نه این دیگه

مسلمانست چرا میخوری گفت غصه مخور من در یهودیها

مثل توام در مسلمانها حال هر گاه کسی دارد اشتهار نشود

اول کسی را که می بینید راه دارست بعد درباره بان

دکاشته گمرک و سرباز و فراش و پلیس از اینها

که از عقاید اسلام بپرسند چه خواهند شنود از اینها

قدری بالاتر میرویم از اقایان اینها مثلا از فلان

بپرسند خیر و شر حق است یا نه اگر حق است چه دلیل

داری ببین چه حکایات از او خواهند شنفت اگر

سائل ادم کم تجربه و بعبارت اخری خو باشد تحقیق

میکنند که دین اسلام اینها بود که از این پدیدها شنید

شرح این چه دخلی بمسئله دارد

شیخ میگویم تو که بازار و دروازه شهر بردل نکدا سه

این بوزینه ها که می چینی بازار کسبه باز در دکانها دکوش رها

و بی دین های فرنگی هاست اینها هرچه متعلق بصنعت
خود که علم زبان و هندسه و عکاسی از آن جمله است
اگر گفتند ضرری ندارد که شخص بشنود آن هم با این
شرط که در فن خود حرف بزند مثلاً اگر مهندس است
در باب عکاسی هرچه بگوید نامعقول است هیچ حق
ندارد مگر اینکه عکاس هم باشد

سوح پس اگر بخواهیم بدانیم فرنگیها چه مذهب دارند چه بکنیم

شیخ اولاً تو مذهب خود را از روی علم کلام اگر
درست فهمیده و با دلیل و برهان محکم کرده ای وقت
بخواهی سیری هم در مذهب آنها کرده باشی اگر چه تضییع
وقت است ولی شاید ضرری نداشته باشد در این صورت
کتاب

کتاب ها در مذهب نوشته اند بدست بیاور بخوان

سوح در اینجا در تفصیل مذهب ها هم کتاب نوشته اند

شیخ هرچه بگویم واقع است و خبر ندارد غیر واقع
بگویم ملل شهرستانی کتاب مشهور است و دبستان المذاهب
هم اصلش هم گویا از کبری است اینهم کتابی است مشهور
اینها را چاپ کرده اند عقاید الشیعه هم مشهور است

سوح یعنی فرنگی هم اعتقاد دارد

شیخ عجب صحبتی است که بیداری مگر فرنگی از امت حضرت
عیسی نیست آنها هم تدین دارند مقدس دارند
منتها چون ملت آنها آزادی است بی مذهب ها
خود را با آنها می بندند و بهر عادتی هم که شبهه پیدا

میکند بی پروا میگوید همین امروز کتابی دیدم موسوم

بکشف الدهار صدرا را دکتر کب حکیم الهی از کتب ان

انگلیس نوشته است هر یک نام یکی دنبالی وارسی کرده

و در دار السلطنه سن پطرزبورغ سنه هزار و هشتصد و چهل

و شش سیحی طبع نموده اند دران تکمیر اقوال و صحت

معجزات بی اسه ائی در حین مطالعه ان کتبم کاش

این کورهای نخوانده بقدر فرنگی دین میدانستند کم کم

عزت دین بیشتر داد این رساله در حقیقت کارد سر ح

حالت بوالهوسان نوشتم اسم او را اسنه حقیقت ۱۲۸۶ داده ام

رفیق گویه صحبت شیخ که باین جا رسید جوانی در حاشیه

مجلس نشسته وا نوار سعادت از جبین او لایح بود

و آثار

و آثار نجابت از اطوار او واضح در حین شنیدن این

کلمات علائم تأثر از رنگ او پیدا میشد یک دفعه

بی اختیار شد اشک از چشمش جوشیدن گرفت دست

کرده دستمال گردنش را که انداخته بود فورا اعراض

خواست زلفی را که از پریوش هزار بار او دیده بود

لعنت بکار و راه و طریقت رفقا کرد با کمال اظهار

ندامت قسم های غلیظه خورد که رقم دیگر ازین

اینس پرستیها نشوم کار دیگر پیدا کنم و هیچ کار

بهتر از تحصیل علم نیست به پدر هرچه بیند باز و حیله گر

و زن رودش و کوش برآیت لعنت

شوخی که رئیس انها بود برگشت و با کمال شده که

دستمال کردن بچشم نشان دولت جوابی چه اثر کردی

شیخ جواب داد نشانیکه شکل صلیب است در پیش مسلمان

چه احترام دارد

شوخ رئیس گفت صلیب کدام است

شیخ شکل دار حضرت روح الله و دکمه اختیار چلیپا را

بیان فرمود

شوخی دیگر هم گفت پس اینکه من دارم صلیب است

شیخ فرمود بلی و عجب این است که ملتفت نیستید

یک دفعه میبندید ظاهراً و باطناً دو رشته شرافت

دارید همان دستمال کردن هم که شما دارید بشکر

صلیب است محض تقلید بخیال خوشگلی بعضی کارها

بکنید

میکنید و خبر ندارید چه میکنید

شوخ چطور تقلید است

شیخ اینکه مثلا در فرنگستان هوا در نهایت برودت

است ارز دی یا حاری میپوشند شما در ایران اگرچه

هوا خیلی گرم شود میپوشید و تنگ میخرید که وقت

راه رفتن حق حق کند پاهای خودرا دائم در حبس

نگاه میدارید اسپش سردارید را با قصای اقسم حد

بدون دکمه میاندازید شما ها با وجود اینکه تکلیف شرعی

دارید که چند بار روز دست بالا کرده بپوشید بی تکمه

میدوزید وقت وضو میمانید معطل آن وقت

باز میکنید جعبک کفش کلاه پارک با هوتی را از

اندک عرق یا ترشح اب وضو باید انداخت دور
ملتفت نیستید دو دستی چسبیده اند لباس اهل کار را
برای تسهیل امر کوتاه کرده اند شما حتی ورزا
هم ابرا پرستش میکنید قلم اهنی برای خط انهاست
شما با انها خط ایرانی مینویسید خط خودتان از دست
سیر و سیر ماکولات بی مزه یا کثیف دارند برای
یافت نشدن ماکولات خوب است نزد انها
شما در ایران نعمت کده روغن خو جنگل بخورید
نقش اسم دکمی که این خوب است مثلاً یا فلان
زنهار و چون در عبادت خود مامور به دراز
نشستن نیستند شلوار ها را برای انکه زود درست
کنند

کرچک د

کنند تنگ کرده اند شما از انها تنگ تر میپوشید
و برای حالت تشهد در نماز نشستید این است بیشتر کند
و در هنگام سجده از عقب مثل جاهای برسلامرا
مورد مضحکه واقع میسازند زنهای ایران بمتابعت
شماها دست از عقب نشستند نزدیک است از
کوتاهی لباس زودهای خود راستان باسه
اخر هر مملکتی اقتضائی دارد و تبعه هر دولتی یک لباس
دارد   رفیق مشکوریه جناب شیخ چند ان
از معقوله شمرد که شوخ دیگر پی تحقیق برده پس
از اظهار تبرا دست بدامن توبه زد
ان شوخ که بزرگتر انها بود بنا کرد بی اختیار رانه

پرخاش کردن که این چه شیوه صحبت است با دان

کی اینطور حرف میزنید که شما را با این شدت وعظ

و مرشد و نظام الدین و عماد الدوله قرار داده است

بشما چه رسیده است که اسرار بیان کنید حتم دارم کوس

بردم را باز کنید من چندین بیکار کار مخصوص اینها

داده تازه کنجکاو کرده بودم این دو نفر بودند که

وقتی با شاگردها از مدرسه بیرون بیایند جانان

را پر از طاووس مست میکردند بزار زحمت کشیدم

تا راضی شدند فردا شب ببرم برای یکی از بزرگان

پنجاه تومان بمن ضرر زدی از جا در رفت

و گفت رفتم که رئیس و مرتب مدرسه را خبردار کنم

بقیه

یقین بدان از شدت فراق اینها را با خاک یکسان

خواهند نمود همین که صحبت این جای نازک کشید

یک دفعه دست رفیق خورد بسینه ام از خواب جستم

دیدم که آفتاب زده است کبابی صحیح که میرشکار

فرستاده بود حاضر کرده بودند افتادم بخوردن

بعد لباس رسمی پوشیدم در شکه نشسته راندم بخانه

اندکی پیش او گفتم در تحت لسان است

با تمام رسید ترجمه مجلس شیخ و شوخ از سی مجلس که

(بهاسکرا جارج دکر) در سیاحت دارالخلافه

نوشته است

کتابهائی که سیاح مذکور نوشته است از این قرار است

اول شیخ و شوخ

دوم مجلس فاتحة العلم

سیم در تعبیر خواب هائی که امروز در ایران می بینند

چهارم در مذمت شعبده و چشم بندی که دلربای عوام است

پنجم کتابچه که در حقیقت عهد نامه ها نوشته شده است

ششم در شروع طایفه بابیه و حقیقت مذهب غالب ارکان
دولت

هفتم کتابچه دیگر در علومی که اسم آنها مانده و خود
آنها از میان رفته است

هشتم ذکر رساله ناصرخسرو که در آتشکده منقول است

نهم

نهم کتابچه دیگر در بی اعتباری کتب و دلالبازی و عیبها

دهم کتابچه دیگر در تفسیر الخناس الذی یوسوس فی
صدور الناس و بیان حالت معلمین و جناب ها که
مشهورند و ملاباشی ها و فلان آب و امثالها که در خانه
اعیان دولت مشغولند و سال اسکه سلطان انسرا باشند

یازدهم کتابچه دیگر در باب فقها و بزرگی ها و بدعتها
که در این چند ساله پیدا شده است

دوازدهم کتابچه دیگری در خیالات اکراد
والوار موسوم به نعوذ بالله من غضب الجبار

تمام شد در ساعت چهل و پنجم از روز دوشنبه
سی و هفتم ماه ذی پنبه در سال سلغی از تاریخ گذشته



بید خودم العبد الراجی مارتو الکرجی فی دار السلطنه
جزیره واق ٤٦٧٥١ قبل از هجرت نبوی

والسلام

تمام شد کتاب شیخ و شوخ که از روی صادق هدایت
بتاریخ روز جمعه یازدهم شهر ربیع الثانی سیم برج
جوزای توی ئیل ١٣٢٥ بید اقل الحاج احمد الا
صفهانی چون در کمال استعجال تحریر یافت تمنا است
که اغلاط و سهو آن را به دیده عفو و اغماض ملاحظه فرمایند

التماس دعا دارم والسلام

